



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
دانشگاه قرآن و حدیث



حکمت هار جاویدان

این مختصر گزیده‌ای از شرح کوتاه حکمت‌هاست که از آخرین حکمت نهج البلاغه از شرح‌های نهج البلاغه به ویژه شرح ابن میثم، ابن ابی الحدید، بهج الصباغه، فی ظلال نهج البلاغه بهره برده ایم.

تبیین مختصر چهل حکمت از نهج البلاغه - دکتر احمد غلامعلی

ویژه برگزاری مسابقه آنلاین دانشجویان حضوری

جهت آمادگی برای برگزاری آزمون‌های

نیمسال دوم سال تحصیلی ۹۸-۹۹

حکمت ۴۷۶

وَقَالَ عَزْرِبَادُ ابْنُ أَبِيهِ وَقَدْ اسْتَحْلَفَهُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَلَى فَارِسَ وَ أَعْمَالِهَا فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ كَانَ بَيْنَهُمَا نَهَاهُ فِيهِ عَنْ [تَقْدِيمِ] تَقْدِيمِ الْخَرَاجِ: اسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ وَ اخْذِرِ الْعُسْفَ وَ الْحَيْفَ فَإِنَّ الْعُسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ وَ الْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ

به زیاد بن ابیه هنگامی که او را جانشین عبد الله بن عباس در سرزمین فارس و قلمرو آن قرار داد، در سخنی طولانی که او را از گرفتن مالیات پیش از موعد آن نهی نمود، فرمود: عدالت را به کار گیر، و از سختگیری و ستم کردن حذر کن، چرا که بی تدبیری باعث آوارگی مردم شود، و ستم کردن کار را به جنگ کشاند

واژه شناسی:

عدل: قرار دادن هر چیزی را در جای خودش، در برابر ظلم.

عسف: کار بدون تدبیر، پیمودن بیابان بدون رسیدن به مقصد، در اینجا همان بی تدبیری معنا می شود.

حیف: انحراف، ستم

توضیح:

این حکمت قسمتی از گفتگوی طولانی امیر مؤمنان با زیاد بن ابیه است. زیاد بن ابیه فرماندار فارس و مناطق پیرامون آن بود. زیاد به سفارش عبدالله بن عباس که در دوران امیرمؤمنان حاکم بصره بود، به فرمانداری فارس منصوب شد. علی علیه السلام در این حکمت زیاد بن ابیه را از گرفتن مالیات پیش از موعد بر حذر می دارد زیرا در زمان خلافت خلیفه سوم پیش از رسیدن میوه ها، مالیات را به صورت پیش پرداخت از مردم می گرفتند و در انتظار درآمد واقعی آنان نمی ماندند. زیاد بن ابیه که شخصیتی سخت گیر داشت، رویه خلیفه سوم را انتخاب کرد ولی حضرت با استدلالی که در این حکمت آمده است، او را از این کار بازداشت.

هنر امیرمؤمنان علیه السلام مدیریت کردن بر شخصیتی مانند زیاد بن ابیه است که در سخت گیری و سنگدلی شهره بود ولی نظارت امیرمؤمنان علیه السلام او را از انجام کارهای ناشایست باز می داشت. برای نمونه زیاد بن ابیه بعد از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام و با نقشه معاویه جذب حکومت اموی شد. وی در دوران معاویه حاکم بصره بود و قوانین سختی وضع می کرد. مدتی در بصره حکومت نظامی اعلام کرد و دستور داد هر کسی بعد از نماز عشاء از خانه بیرون بماند کشته خواهد شد. شب اول بعد از نماز عشاء به قاری قرآن دستور داد هفت آیه از قرآن تلاوت کند تا مردم به خانه هایشان بروند و اگر کسی بیرون ماند کشته شود. شب اول ۷۰۰ نفر را کشت و شب دوم ۵۰ نفر و شب سوم یک نفر و از شب چهارم همه در خانه بودند. چنین فردی را حضرت توانست مدیریت کند و در حکومت خود به وی مسئولیت دهد. این هنر امیر مؤمنان است.

نهی از منکر همراه با تبیین

علی علیه السلام، زیاد بن ابیه را با روش پی‌آمد شناسی از گرفتن مالیات پیش از درآمد نهی کرد. امام در ابتدا گرفتن مالیات پیش از سررسید را بی‌تدبیری و ستم دانست و آن‌گاه پی‌آمد بی‌تدبیری را دلسردی مردم و فراوانی مهاجرت از وطن دانست؛ و پی‌آمد ستم کردن را هم جنگ و خونریزی بیان کرد. به دیگر سخن تنها یک تصمیم نا به جا سبب فروپاشی حکومت خواهد شد زیرا از سویی مردمان کوچ می‌کنند و حکومت بدون یار و یاور می‌ماند و از دگر سو ستم‌دیدگان که توانایی کوچ کردن ندارند به مقابله و خشونت روی می‌آورند. از این رو لازم است حکومت با تدبیر و بدون ظلم و ستم تصمیم بگیرد.

نکته ظریفی که در این حکمت نهفته است تبیین دلیل برای شخصیتی مانند زیاد بن ابیه است که شاید تمایل به سلطه و ستم در نهاد او بیش از گرایش به حق باشد هم‌چنان که در زندگی او پس از حکومت علوی نمایان است ولی با این همه حضرت در نامه به او هم استدلال زیبا آورده است.

پیام‌ها:

- ۱- اجرای عدالت از افزایش درآمد مهم‌تر است.
- ۲- حاکم جامعه فرمان خود را برای زیردستان با ادله محکم توصیه کند.
- ۳- بی‌تدبیری سبب از دست دادن نیروهای خوب خواهد شد.
- ۴- ستم کردن، سبب شورش و از بین رفتن زمامداری می‌شود.

القنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ

قناعت ثروت تمام ناشدنی است.

واژه شناسی:

قناعت: خشنود شدن به آنچه روزی می‌شود. با کم ساختن

مال: اصل آن از میل به معنای انحراف از حد وسط به سمت یکی از دو طرف است، مال هم مال نامیده می‌شود چون در حال از بین رفتن و زائل شدن است.

ینفد: از بین می‌رود، قطع می‌شود

توضیح:

معمولاً یکی از چیزهایی که سبب می‌شود انسان اضطراب پیدا کند ترس از آینده است. ثروتمند از روزگار احتمالی فقر می‌ترسد چرا که به ماندگاری ثروتش مطمئن نیست. پیر و کهنسال از رفتار فرزندانش دلهره دارد چرا که اطمینان ندارد آنان نگهدارش باشند. مال و ثروت به گونه‌ای است که انسان وقتی به دست می‌آورد برای نگهداری آن کوشش می‌کند و همواره دغدغه از دست دادن آن را دارد. کارگر و کارمندی که حقوق اندکی دارند نگران همین حقوق اندک هستند و امنیت شغلی برایشان بسیار مهم است. بنابر این عرصه‌های نگرانی بخواهیم و نخواهیم فراروی ما قرار دارد و به هر میزان دارایی و ثروت بیشتر باشد نگرانی‌اش از آینده کمتر ولی ترس از دست دادن آن بیشتر است. حتی کسانی که پول نقد خود را در بانک می‌گذارند با هر افزایش تورمی، احساس نگرانی می‌کنند. حال امیرمؤمنان با استعاره ای زیبا آرامش را به همگان هدیه می‌دهد: حضرت کلمه مال را با صفت لاینفد استعاره از قناعت آورده است یعنی قناعت ثروت پایان ناپذیر است خیلی جالب است چرا که در گوهر معنایی مال، زائل شدن و از بین رفتن است ولی حضرت با صفت لا ینفد او را فنا ناپذیر می‌داند زیرا قناعت مانند ثروت فراوان گونه‌ای بی نیازی از دیگران را ارمغان می‌آورد و انسان قانع به آنچه دارد خرسند می‌شود و چشم طمع به مال دیگران ندارد.

خرسندی و قناعت

خرسندی در مفهوم قناعت نهفته است و انسان قانع شاداب است و با شادابی تلاش می‌کند. انسان قانع فقیر نیست بلکه با قناعت خود ریشه افسردگی را می‌زداید و با خرسندی به آنچه روزی اش شده است تلاش بیشتر می‌کند و آنچه را که در پی تلاش بیشترش به دست می‌آورد هم قدر می‌داند. اشتباه نشود قناعت به معنای کم مصرف کردن نیست بلکه به معنای درست مصرف کردن همراه با حس رضایت است. روحیه قناعت نوعی حس توانمندی در انسان به وجود می‌آورد که بر اثر کمبودها سست نشود بلکه با تکیه بر آنچه دارد و با روحیه خرسندی اش به سوی زندگی بهتر حرکت کند و در برابر دیگران خود را خوار نگرداند. بنابر روایتی امیرمؤمنان علیه السلام در تفسیر آیه «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»^۱

۱. سوره نحل، آیه ۹۷.

فرمودند: مراد از این زندگی پاکیزه قناعت است. امیر علیه السلام در سخنان گوناگون مردم را به سوی فرهنگ قناعت تشویق می‌کرد و می‌فرمود:

هیچ مالی به اندازه قناعت رضایتمندانه، فقر را نمی‌زداید و هیچ گنجی ارزشمندتر از قناعت نیست. هر کس به قدر کفایت بسنده کند، به آسودگی سامان یابد و در فراخی رفاه جای گیرد.^۲

به نظر می‌رسد در ادبیات فارسی کهن ما هم خرسندی همان قناعت است:

در این دنیا اگر سودی است با درویش خرسند است

خدایا منعم گردن به درویشی و خرسندی

پیام‌ها:

۱. ثروتی آرامش می‌آورد که از بین نرود
۲. قناعت ثروتی است که در اختیار همگان است

۲. الکافی ج ۸ ص ۱۹ ح ۴.

مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمَ أَجْراً مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ

کسی که در راه خدا جهاد کند و شهید شود اجرش بزرگتر از کسی نیست که بتواند گناه کند و عفت ورزد انسان پاکدامن نزدیک است که فرشته‌ای از فرشتگان خدا شود.

واژه شناسی

عفت: از ریشه ع ف ف به معنای بازدارندگی از آنچه زشت است. حالتی در نفس و جان آدمی که به وسیله آن از غلبه و تسلط شهوت جلوگیری می‌کند.

توضیح:

گستره عفت:

عفت یعنی تربیت نفس به گونه‌ای که به سوی زشتی‌ها نرود. عفت در عرصه فکر، زبان و رفتار کاربرد دارد: عفت در اندیشه، یعنی بازدارندگی از فکر زشت، عفت در گفتار یعنی بازدارندگی از حرف‌های بد و زننده، عفت در رفتار یعنی ممانعت از رفتارهای ناپسند و گناه. بنابر این عفت تنها در حوزه پوشش و مسائل جنسی نیست بلکه در گفتگوی با دیگران نیز باید مراقب کلمات بود تا عقیف شمرده شویم.

مقایسه عفت و شهادت

در متون حدیثی گاه دو فضیلت با یکدیگر مقایسه می‌شود و یکی باز دیگری برتر شمرده می‌شود. در این حکمت امیرمؤمنان علیه السلام عفت را هم‌تراز و یا برتر از مجاهد شهید معرفی کرده است. چرا این گونه مقایسه‌ها در روایات وجود دارد؟ شاید بتوان گفت عظمت و بزرگی یک فضیلت در زمان صدور روایت نزد مخاطبین مشهور بوده است و برای معرفی کردن فضیلت دیگر، آن را با فضیلت شناخته شده مقایسه می‌کردند. برای نمونه زیارت خانه خدا نزد مسلمانان جایگاهی والا دارد از این رو گاه زیارت برادر مؤمن را به زیارت خانه خدا تشبیه کرده‌اند. در قرآن و روایات معصومین شهید کسی است که زنده است و در نزد خدا روزی می‌خورد، همگان به مقام شهید غبطه می‌خورند، از شهدا با عنوان مردانی که به عهد خود وفا کرده‌اند یاد شده است و کسانی که در انتظار شهادت به سر می‌برند نیز ستایش شده‌اند. امیرمؤمنان برای خود و دوستانش از خداوند شهادت را درخواست می‌کرد.

حال با این جایگاه، سخن از عقیف گفتن و او را برتر و یا هم‌تراز شهید معرفی کردن، بسیار با معناست.

چرا عقیف مانند شهید است؟

چرا عفت داشتن آن قدر اهمیت دارد که عقیف همانند مجاهد شهید و بلکه بالاتر معرفی شده است؟ شاید بتوان گفت:

۱. شهوت و خواهش‌های نفسانی به صورت قدرت، ثروت و مسائل جنسی ... جلوه می‌کند و بازدارندگی در برابر آن‌ها سخت‌تر است.

۲. لذت برخاسته از شهوت آنی است ولی ترک لذت حاضر و دست‌یافتنی، بسیار دشوار است.

۳. صحنه نبرد و جنگ مقطعی و کوتاه است ولی مبارزه با شهوت وسعتی به اندازه تمام عمر دارد.

از این رو در روایات برترین عبادت را عفت ورزیدن می‌دانند و عفت ورزیدن را سبب ایمن شدن جان و بازداشتن از پستی ها معرفی فرموده‌اند^۳ و در وصف متقین فرمودند: حاجاتهم خفيفة و انفسهم عفيفة؛ نیازهایشان سبک و جان‌هایشان با عفت است.^۴

تمامی این ویژگی‌هاست که امیر علیه السلام در ادامه همین حکمت فرمود: لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ بنابر این پیدا شدن حالت بازدارندگی و مناعت همیشگی، آهسته آهسته انسان را در شمار فرشتگان خدا قرار می‌دهد که بدون اراده او هیچ کاری نمی‌کنند.

اشاره قرآنی

در این حکمت حضرت پادشاه شهید را برای کسی می‌داند که بتواند گناه کند ولی خود را با اختیار از گناه کردن بازدارد در آیه وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ^۵ نیز از هر سرپرست یتیمی که توانگر است می‌خواهد تا عفت ورزد یعنی با این که می‌تواند برای نیازهای ضروری یتیم از اموال یتیم هزینه کند ولی خودداری کند و از اموال یتیم هزینه نکند. بنابر این عفت یک نیروی فوق العاده است که انسان توانمند می‌تواند نفس خودش را از غلبه شهوت باز دارد.

۳. غرر الحکم ح ۱۹۸۹.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۵. سوره نساء، آیه ۶

وَقِيلَ لَهُ عَ لَوْ غَيَّرْتَ شَيْئَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَ الْخِضَابُ زِينَةُ وَ نَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ يُرِيدُ وَفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)

به علی علیه السلام گفته شد: ای امیرمؤمنان، کاش ریش سفیدت را رنگ می کردی. فرمود:

«خضاب کردن زینت است و ما قومی مصیبت زده ایم.»

منظور امام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بود

واژه شناسی

خضاب: رنگ کردن با حنا و یا شبیه آن

لو غیرت؛ لو در اینجا به معنای تمنا کردن، ای کاش تغییر دادی، عوض کردی،

توضیح

در این حکمت درخواست دیگران برای رنگ کردن ریش امیرمؤمنان علیه السلام دیده می شود و حضرت هم دلیل رنگ نکردن ریش خود را به خاطر مصیبت و اندوهی دانستند که بر ایشان وارد شده است. بسیاری از شارحان و مترجمان به دلیل توضیح کوتاهی که سید رضی پس از سخنان علی علیه السلام آورده است، مصیبتی که سبب وانهادن زینت شده بود را رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته اند. اما حقیقت آن است که میان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تا دورانی که علی علیه السلام حکومت را برعهده گرفت و مردم او را با عنوان امیر مؤمنان خطاب میکردند بیش از سی سال فاصله است و امام در زمان رحلت رسول خدا، جوان بودند و ریش ایشان نیاز به خضاب نداشت. شارحان نهج البلاغه برای تبیین مصیبت وارد شده چند گونه تفسیر نوشته اند:

۱- منظور مصیبت رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

۲- منظور مصیبت هایی است که پس از پیامبر بر اهل بیت علیهم السلام وارد شد مانند جریان سقیفه و هجوم به خانه حضرت زهرا (سلام الله علیه)

۳- پیامبر صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام را از خضاب کردن بازداشتند چرا که به ایشان نوید خضاب شدن محاسن با خون فرق مبارکشان را دادند.

احتمال سوم برخاسته از روایت دیگری است و در اینجا معنا ندارد. اما روش علمی برای فهم حکمت ۴۷۳ مراجعه به سایر منابعی است که همین حدیث را آورده اند. یکی از منابع قدیمی کتاب نثر الدر تالیف فاضل آبی - در گذشته به سال ۴۲۱ ق- است. در این کتاب می خوانیم: علی علیه السلام از صفین بازگشت، در حالتی که گویی [موی] سر و ریشش

پنبه است. پس به ایشان گفته شد: ای امیر مؤمنان! کاش [آنها را] رنگ می کردی. فرمود: «حنا، زینت است و ما قومی اندوه زده ایم».^۶

به نظر می رسد این نقل درست تر باشد چرا که امیرمؤمنان در جنگ صفین حدود ۶۰ سال داشتند و سؤال از رنگ نکردن ریش برای شخصی که در آستانه پیری است، پذیرفته است و از سویی معلوم است که شیوه مرسوم مسلمانان در آن روزگار رنگ کردن ریش است چرا که دست کم دوبار چنین سؤالی را از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیده اند، یکبار حضرت خود را سوگوار شهدای صفین دانستند و بار دیگر که از ایشان پرسیدند چرا به سنت پیامبر عمل نمی کنید و ریش خود را مانند ایشان رنگ نمی کنید پاسخ دادند: رسول خدا که درود خدا بر او باد چنین (دستور به رنگ کردن) فرمود در حالی که شمارِ مردِ دین اندک بود و امروز که اسلام گسترش یافته است و دعوت آن به همه جا رسیده هر کس آن کند که خواهد.^۷

پیامها

۱- نظافت و آراستگی در زندگی اهل بیت جایگاه والایی داشته است به گونه ای که تغییر چهره برای مردم سؤال انگیز شده بود.

۲- احترام به خون شهدا را باید در ظاهر هم حفظ کرد و در فراق آنان هم باید اندوه خود را نشان داد.

۶. نشر الدرّج ۱-ص ۳۰۷.

۷. نهج البلاغه حکمت ۱۷.

اللَّهُمَّ اسْقِنَا ذُلَّ [السَّخَائِبِ] السَّحَابِ دُونَ صَعَابِهَا

خدایا ما را به ابرهای رام و نه ابرهای سرکش سیراب ساز.

واژه‌ها:

۱. اسقنا: سیراب کن ما را، از ماده سقی: به معنای سیراب کردن، سقا هم که می‌گویند از همین ریشه است.
۲. الذل: از ریشه ذلل یعنی زبون و خوار شدن، وقتی درباره حیوان به کار می‌رود یعنی فرمانبردار شدن، نرم شدن.
۳. صعب: سخت شدن، سرسخت شدن و نا فرمانی کردن حیوان

توضیح:

پدیده‌های طبیعی مانند باد، باران، گرمی و سردی هوا چه نسبتی با نگاه توحیدی ما دارند؟ اگر پدیده‌های طبیعی را بدون نگاه توحیدی ببینیم چه آثاری دارد و اگر با نگاه توحیدی ببینیم چه اثری دارد؟ حکمت ۴۷۲ نهج البلاغه یکی از پدیده‌های طبیعی را با نگاه توحیدی برای ما تبیین می‌کند. به این صورت که خداوند پدید آورنده اصلی تمامی سبب‌هاست و سود و زیان پدیده‌های طبیعی هم در اختیار اوست پس از این موقعیت باید بهره جست و از خداوند خواست تا بهترین و سودمندترین پدیده‌های طبیعی را فراروی ما قرار دهد.

امیر مؤمنان علیه السلام در این حکمت استعاره زیبایی به کار برده‌اند که سید رضی گرد آورنده نهج البلاغه از آن شگفت زده شده است چرا که امیر علیه السلام در ابتدا ابرها را به شتران تشبیه کرد و آن‌گاه وصف چموش را برای ابرهایی که همراه صاعقه و رعد و برق هستند به کار برد و صفت رام را برای ابرهای خالی از رعد و برق که باران مستمر دارند به کار بست. گویی ابر آرام مانند شتر رام است که به راحتی او را می‌دوشند.

اهل بیت علیهم السلام و دعای باران

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام برای فرو آمدن باران دعا می‌کردند و در دعاهای خود بارانی را درخواست می‌کردند که برای مردم سودمند باشد. نمونه‌هایی از دعاهای معصومین این گونه است:

دعای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: اللَّهُمَّ اسْقِنَا غَيْثًا مُغِيثًا مَرِيحًا طَبَقًا غَدَقًا غَيْرَ رَائٍثٍ نَافِعًا غَيْرَ ضَارٍّ

بار خدایا ما را بارانی کمک کننده، رویاننده، فراگیر، فراوان، بی تأخیر، سودمند و بی زیان عطا فرما.

و در دعایی دیگر از خدا درخواست کردند: اللَّهُمَّ اسْقِنَا سَقِيًّا... تُرْخِصُ بِهِ الْأَسْعَارَ فِي جَمِيعِ الْأَمْصَارِ^۸

بار خدایا ما را سیراب ساز تا با آن، نرخ‌ها را در همه جا ارزان سازی

۸. النوادر، راوندی، ص ۱۶۳ ح ۲۴۴.

دعای امام حسن علیه السلام: اسْقِ سَهْلَنَا وَجَبْلَنَا، وَبَدَوْنَا وَخَصْرَنَا؛ حَتَّى تُرَخِّصَ بِهِ أَسْعَارَنَا، وَتُبَارِكَ بِهِ فِي ضِيَاعِنَا وَمُدُنِنَا؛
أَرِنَا الرِّزْقَ مَوْجُودًا وَالْغَلَاءَ مَفْقُودًا.^۹

دشت و کوه و بیابان و شهر ما را سیراب گردان تا بدان، نرخ‌ها را ارزان سازی و کشتگاه‌ها و شهرها را برکت دهی. روزی را به ما بنمایان و گرانی را از ما نهان دار.

دعای امام سجاد علیه السلام: اللَّهُمَّ اسْقِنَا غَيْثًا مُغِيثًا مَرِيحًا مُمَرِّعًا عَرِيضًا وَاسِعًا غَزِيرًا، تَرُدُّ بِهِ النَّهْيَضَ، وَتَجْبُرُ بِهِ الْمَهْيُضَ^{۱۰}
خدایا ما را از بارانی که به فریاد رسنده، قحط زداینده، گیاه رویاننده، فرا گیرنده و فراوان بارنده سیراب نمای تا گیاهان ایستاده را طراوت تازه دهی و گیاهان بر زمین خفته را بر پای داری.

دعاهای پیامبر و اهل بیت علیهم السلام برای باران همگی همراه با درخواست‌هایی است که برای مردمان سود بخش باشد. نگرانی‌های کشاورزان و مردم شهر و روستا را در نظر داشتند و همراه با درخواست باران، فراوانی و ارزانی را هم از خداوند می‌خواستند. این‌گونه درخواست‌ها بیانگر ضرورت تلاش برای رشد اقتصادی جامعه است زیرا دعاهای معصومین در برابر تلاش انسان قرار نمی‌گیرد و در نگاه اهل بیت علیهم السلام دعا مانع تلاش نیست بلکه سرفصلی برای درخواست‌های انسان است که باید از خدا مدد جوید و در آن مسیر گام بردارد و این همان نگاه توحیدی است.

اشاره قرآنی.

در قرآن کریم، سیراب کردن مردم به خداوند نسبت داده شده است و مردم نمی‌توانند با ذخیره کردن آب از خداوند بی‌نیاز شوند:

وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ^{۱۱}

هم چنین میان پایداری مردم و روزی فراوان رابطه مستقیم برقرار است:

وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا^{۱۲}

پیام‌ها:

- ۱- در عادی‌ترین پدیده‌های طبیعی خدا را فراموش نکنیم.
- ۲- در دعا کردن هم باید دقت کرد و به گونه‌ای درخواست که آسیب‌زا نباشد
- ۳- با زبان لطیف و زیبا از خداوند درخواست کنیم.

۹. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱ ص ۵۳۷ ح ۱۵۰۴.

۱۰. صحیفه سجادیه، دعای ۱۹.

۱۱. سوره حجر آیه ۲۲.

۱۲. سوره جن آیه ۱۶.

لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ

در فرو بستن زبان از حکمت خیری نیست هم چنان که در ندانسته سخن گفتن خیری نمی‌باشد.

واژه‌ها:

صمت: سکوت طولانی و یا ابهام و اغلاق است. پس صمت با سکوت کمی تفاوت دارد. گفتن نکته‌ای مبهم یا سکوت طولانی هم صمت گویند.

حکم: ریشه آن از ح ک م به معنای منع کردن است و حکم و حکمت از آن رو که از ظلم و جهالت بازدارندگی دارد حکم و حکمت نامیده شده است. کلام حکمت آمیز کلامی محکم و استوار است که از نادانی جهالت بازدارنده است.

توضیح:

حکمت ۴۷۱ تکرار حکمت ۱۸۲ نهج البلاغه است. این جمله کوتاه بخشی از «خطبة الوسيلة» امیر مؤمنان علیه السلام است که هفت روز پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در مدینه بیان شده است.^{۱۳} سراسر این خطبه حکیمانه است که سید رضی جمله‌ای از آن را در قالب حکمت ۴۷۱ در نهج البلاغه آورده است.

در این جمله تأکید بر سخن گفتن حکیم و سخن نگفتن نادان است. زیرا چنانچه حکیم خاموش بماند، علم مفید او که باید به جا استفاده شود از بین می‌رود و از سویی سخن نگفتن او عرصه را برای نادان باز می‌کند تا از فضای سکوت حکیم، سوء استفاده کند و حرفهای بیهوده خود را رواج دهد. بنابر این کسی که حکیم است و دردهای جامعه و انسان‌ها را می‌شناسد باید با سخن استوار و به جای خود از فراگیری نادانی و نفهمی در جامعه ممانعت ورزد. حکیم سکوت و سخنش هر دو درس است. امیرمؤمنان در وصف پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله فرمود: کلامه بیان و صمته لسان^{۱۴} سخنش روشنگر و سکوتش زبان با معنا بود.

تضاد به کار رفته در این حدیث بسیار زیباست که سکوت کردن را زبان پر معنا دانستند. اصولاً خداوند انسان را خلق کرد و علمه البیان، بیان روشن را بر او تعلیم داد تا حکیمانه سخن گوید و حکیمانه لب فرو بندد.

در جمله ای منسوب به امیرمؤمنان سخن حق مدار به مراتب بهتر از خاموشی است: سخن گفتن به حق، بهتر است از درماندن و خاموشی.^{۱۵}

بنابر این اگرچه سخن گفتن نقره و لب فرو بستن طلاست ولی برای سخنان حکیمانه چنین نیست و کسی که می‌تواند حکیمانه بیندیشد و سخن گوید، خاموشی گزیدن خطاست.

۱۳. الکافی، ج ۸ ص ۱۸.

۱۴.

۱۵. غررالحکم، ح ۱۴۶۲.

پیام‌ها

- ۱- سخن و سکوتی خیر است که حکیمانه باشد.
- ۲- سکوت همیشه طلا نیست بلکه وقتی چیزی را نمی‌دانیم سکوت طلاست.
- ۳- هر اندازه که حرف زدن نادان زیان آور است، سکوت حکیم هم زیان بار است.

التَّوْحِيدُ أَنْ لَا تَتَوَهَّمَهُ وَالْعَدْلُ أَنْ لَا تَتَّهَمَهُ

یگانه دانستن خدا آن است که او را در وهم نیاوری و عدل آن است که او را متهم نکنی

واژه‌ها:

تتوهمه: او را به وهم نیاوری ، از ریشه وهم به معنای آنچه در خاطر می‌گذرد خواه وجود داشته باشد یا موجود نباشد، تخیل .

تتهمه: او را متهم نکنی، از ریشه وهم به معنای پیرایه بستن ، مورد سوء ظن قرار دادن .

توضیح:

یکی از کلمات زیبای نهج البلاغه که برخی آن را بی نظیر دانسته‌اند^{۱۶}. امیرمؤمنان علیه السلام در یک جمله کوتاه دو اصل اساسی دین یعنی توحید و عدل را تبیین فرموده است. نکته زیبایی که در این حکمت هست: کوتاهی جمله در عین پرمعنائی و ظرافت نهفته در استخدام کلمات است. امیرمؤمنان علیه السلام برای تبیین توحید و عدل در جمله ای کوتاه دو مفهوم متفاوت را از یک ریشه بر ساخته است. ریشه اصلی تَوَهَّمَهُ و تَتَّهَمَهُ، «و ه م» است که وقتی به باب تفعّل می‌رود توهم است و وقتی به باب افتعال برود اتهام و تهمة است.

امیر مؤمنان دو اصل مهم را به صورت بسیار کوتاه تبیین فرمود:

۱- اصل توحید:

توحید یعنی خدا را در وهم نیاوری زیرا وهم ، صورت‌ها و کیفیت‌هایی است که در ذهن نقش می‌بندد و نوعی پندار که صورت‌های ذهنی را دارای حقیقت خارجی تصور می‌کند و معمولاً کاربرد فارسی آن هم همین است و از این رو گاه گفته می‌شود: فلانی توهم کرده است. چرا نباید خدا را در وهم آورد؟ زیرا هر چیزی که تصور شود، محدود است، و خدا محدود نیست که در تصور بیاید. ما معمولاً در توهماتمان، محسوسات را می‌بینیم و از همان محسوسات صورت‌هایی را توهم می‌کنیم. مثلاً پرواز پرند را دیدند، و از همان پنداشتند که می‌توان در آسمان هم پرواز کرد و آهسته آهسته همان توهم به حقیقت خارجی که هواپیما باشد منجر شد. البته بسیاری از توهم‌ها هم هیچ‌گاه به حقیقت نمی‌رسد ولی آنچه مهم است تشبیه کردن و صورت تراشیدن برای توهم است که در باره خدا محال است چون جسم نیست و شبیه چیزی هم نیست. حال امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: وقتی یکتاپرست می‌شوی که خدا را به وهم نیاوری

نگاه علی علیه السلام در شناساندن خدا در جای جای نهج البلاغه وجود دارد از جمله در خطبه ای امیر مؤمنان (علیه السلام) بسیار زیبا حواس پنج گانه را در شناخت خدا ناتوان می‌داند: اوهام به او در نمی‌رسد تا او را در وهم محدود گرداند و او را هوش به وهم در نیاورد تا تصورش کند، و حواس او را ادراک نکند تا او را به احساس دریابد، او را دست

۱۶ . امیر یحیی علوی مؤلف کتاب ارجمند الطراز

لمس نمی‌کند تا به او دسترس داشته باشد، به حالتی دگرگون نمی‌گردد و مبدل به احوال نمی‌شود، و او را شبان و روزان نمی‌فرساید، و روشنایی و تاریکی دگرگونش نمی‌گرداند^{۱۷}

این‌گونه جملات در نهج البلاغه یعنی درک یگانگی خدا وقتی امکان دارد که بتوان ویژگی‌های بشر را از صفات خدا متمایز گرداند. برای نمونه خداوند سمیع است ولی با شنیدن بشر قابل مقایسه نیست، خداوند بصیر است ولی با دیدن ما متفاوت است و اصولاً دیدن و شنیدن ما و خداوند از اساس متفاوت است نه آن‌که ما ببینیم ولی خداوند دقیق‌تر ببیند. اصولاً دیدن در انسان و خدا ذاتاً متفاوت است. شخصی از امام صادق علیه السلام تقاضا کرد تا از توحید چیزی بگوید که فهمش برای او آسان باشد، امام صادق فرمود:

التوحيد فالأ تَجَوِّزَ على ربك ما جاز عليك

توحید یعنی آنچه در باره تو رواست درباره پروردگارت روا ندانی.

۲- اصل عدالت:

عدل یعنی هر چیزی در جای خودش قرار گیرد و خدا عادل است یعنی عطا و لطف و عذاب و بخشش او همگی در جای خودش دقیق است. امیر علیه السلام در این حکمت عادل دانستن خدا را به این می‌داند که خدای را متهم نکنیم. تهمت و اتهام یعنی کسی را به گناهی که نکرده است نسبت دادن، بدگمانی

متهم نکردن خداوند به شناخت تجسم اعمال وابسته است یعنی باید دانست که دنیا بر پایه نظام سبب و مسبب است. هر حالت و حادثه‌ای که بر انسان وارد می‌شود بر اساس سببی است بنابر این در فقر و بدبختی و کمبود مادی و معنوی نباید خدا را متهم کرد که خدا ما را بدبخت و فقیر آفریده است. و یا دوست دارد بندگان را عذاب کند و از این رو جهنم را خلق کرد. خیر عدل این است که بدانیم هر چیزی در جای خودش هست و حالات و کمبودهای خود را ریشه یابی کنیم و سبب آن را دریابیم تا از آن رهایی یابیم. آتش جهنم و عذاب‌های الهی را بشر با اعمالش درست می‌کند و نباید خدا را متهم کرد که برای شکنجه مردمان جهنم را آفریده است. هر وقت به آن‌جا رسیدیم که در بدبختی و بیچارگی و... علت را دریابیم و خدا را متهم نکنیم از منظر علی علیه السلام عدل را دریافته ایم و خدا را عادل شمرده ایم.

پیام‌ها:

۱- کم‌گویی و گزیده‌گویی در انتقال مفهوم ماندگارتر است

۲- علت‌ها را باید شناخت و در نسبت دادن به دیگران وسواس داشت.

۱۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ مُحِبُّ مُفْرَطٍ وَ بَاهِتٌ مُفْتَرٍ

دو کس در بارهٔ من هلاک می‌شوند: دوستدار زیاده‌رو و تهمت‌زن دروغ‌بند.

واژه‌ها:

مفرط: اسم فاعل از ریشهٔ ف ر ط به معنای زیاده‌رو، کسی که از حد بگذرد،

باهت: باهت اسم فاعل از ریشهٔ ب ه ت، در اصل تحیّر و سرگردانی و ترس است و به کسی که دروغ، سخنی غیر واقعی و غیر مستند را به دیگری نسبت می‌دهد هم باهت می‌گویند چرا که از این نسبت، شنونده سراسیمه و حیرت زده و مبهوت می‌ماند.

مُفْتَر: اسم فاعل باب افتعال از ریشهٔ ف ر و، است. به معنی دروغ ساختن و چیزی از خود در آوردن است.

توضیح:

جملهٔ امیر مؤمنان علیه السلام به گونه‌های مختلف نقل شده است: گاه محب مفرط^{۱۸} و گاه مُفْرَط غال^{۱۹} و گاه محب یقرظنی^{۲۰}. از این جملات هم معنا و متفاوت در الفاظ می‌توان برداشت کرد که امیر علیه السلام چنین مفهومی را چند بار تکرار کرده است. بنابر این یک سخن نیست که راویان مختلف آن را نقل کرده باشند، بلکه خطر بزرگی است که علی علیه السلام چند بار و در مناسبت‌های مختلف و با جملاتی شبیه هم ولی متفاوت آن را تذکر دادند.

دو گروه گمراه و خطرناک

اما این دو گروه که امیر مؤمنان علیه السلام بارها بیان فرمودند که به خاطر من هلاک می‌شوند چه کسانی هستند؟ هر دو گروه در یک چیز مشترکند: تندروی، معیار نداشتن و رفتارهای بدون معیار.

گروه اول: دوستدار تندرو: محبٌ مُفْرَطٌ، مفرط اسم فاعل باب افعال از فَرَط است. فَرَط وقتی گفته می‌شود که کاری با هدف و قصد پیش از رسیدن موعد انجام شود. مثلاً این جملهٔ پیامبر که فرمود: اَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ یعنی من پیش‌تر از شما بر حوض وارد می‌شوم. وقتی که به باب افعال برود و افراط بگوییم یعنی در همین پیشی جستن زیاده‌روی کرد. حال مُحِبُّ مُفْرَطٍ یعنی در همین دوستی با امیر مؤمنان زیاده‌روی می‌کند، این گروه غالی هم گفته می‌شوند که نمونهٔ بارز آنان کسانی هستند که امیر مؤمنان علیه السلام را خدا می‌دانند و یا معتقدند خدا خالق جهان هستی است ولی اختیار عالم و روزی موجودات و مرگ و میر و مقدرات جهان را به علی واگذار کرده است. امیر علیه السلام می‌فرماید اینان که دربارهٔ من اینگونه فکر می‌کنند نابود شده‌اند و هیچ اجری ندارند و عذاب اخروی هم در انتظارشان است.

۱۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

۱۹. عمدة عیون صحاح الاخبار ص ۲۱۲.

۲۰. الغارات ج ۲ ص ۵۹۰.

گروه دوم: تهمت زن دروغگو: باهِتْ مُفْتَر: تهمت زن دروغ بند ، امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید کسانی که به من تهمت و دروغ می‌بندند هم هلاک می‌شوند. این گروه کسانی هستند که مقام ولایت امیر مؤمنان علیه السلام را زیر سؤال بردند. و به علی علیه السلام نسبت‌های دروغ می‌دادند.

در همان دوران خلافت امیر مؤمنان علیه السلام عده‌ای بودند که ایشان را نعوذ بالله دروغگو می‌دانستند و تهمت می‌زدند. ماجرای را مدائنی از مورخان قرن دوم و سوم نقل می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام خطبه می‌خواند و در میان خطبه فرمودند: اگر جایگاه قضاوت میان ادیان را داشتیم، برای یهودیان مطابق تورات و برای مسیحیان مطابق انجیل و برای مسلمانان مطابق قرآن حکم می‌کردم و هیچ آیه‌ای در کتاب خدا در دشت و کوه نازل نشده است مگر آنکه من می‌دانم کی و در حق چه کسی نازل شد. در همین موقع فردی پای منبر بود و گفت یا الله چه ادعای دروغی و فرد دیگری گوشه مسجد نشسته بود و گفت اشهد انک انت الله رب العالمین شهادت می‌دهم که تویی خدای صاحب اختیار جهان.^{۲۱} این دو نفر در یک مجلس و این همه تناقض چرا که هر دو معیار را کنار نهادند.

در حدیثی از رسول خدا علی علیه السلام به حضرت عیسی شبیه شده است چرا که دو گروه تندرو درباره‌اش هلاک شدند: یهودیان که به مادرش تهمت زدند و برخی مسیحیان که او را خدا دانستند.

پیام‌ها

۱- در هر زمان باید معیار حق را برخواسته‌های خود مقدم کرد.

۲- زیان دوستداران نادان کم از دشمنان قسم خورده نیست.

۲۱ شرح ابن ابی الحدید. ج ۶ ص ۱۳۶.

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ يَعْصُرُ الْمُوسِرُ فِيهِ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ وَلَمْ يُؤْمَرْ بِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ
بَيْنَكُمْ تَنْهَدُ فِيهِ الْأَشْرَارُ وَ[يُسْتَدَلُّ] الْأَخْيَارُ وَيَبَايِعُ الْمُضْطَرُونَ وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ بَيْعِ الْمُضْطَرِّينَ

مردم را روزگاری دشوار و جان‌گزا فرا رسد که در آن توانگر، آنچه را در دست دارد سخت نگهدارد و او را چنین
نفرموده‌اند. خدای سبحان فرماید: بخشش میان خود را فراموش نکنید. اشرار در آن روزگار بلند مقدار شوند و نیکان
خوار و به ناچار با درماندگان خرید و فروش کنند در حالی که رسول خدا از معامله با درماندگان نهی فرموده است.

واژه‌ها:

عضوض: از ریشه ع ض ض به معنای به دندان گرفتن، گاز گرفتن. عضوض، صیغه مبالغه یعنی بسیار شدید و سخت.
عضّ علی فلان: بخل ورزید و از بخشش خودداری کرد.

الموسر: اسم فاعل از ی س ر یعنی توانگر

تنهد: بالا می‌رود، برجسته می‌شود.

المضطّر: اسم مفعول باب افتعال از ریشه ض ر ر ، ضرر رسیده، ناچار، بی اختیار و بی‌چاره که بر اساس زیانی اختیار از کف
داده است.

توضیح:

حکمت ۴۶۸ نهج البلاغه در حقیقت قسمتی از خطبه است که در کتب قدیمی و معتبر گزارش شده است.^{۲۲} امیر مؤمنان
علیه السلام روزی خطبه‌ای می‌خوانند و زمانه‌ای را ترسیم می‌کنند که توانگران بخیل می‌شوند و اشرار بر حکومت دست
می‌یازند. در نهج البلاغه نیز با اندکی اختلاف در لفظ همین دو مسئله در بخش حکمت‌ها آمده است.

امیرمؤمنان علیه السلام در این سخن وضعیت زمانه‌ای را ترسیم می‌کنند که از آن به زمانه عضوض به معنای گزنده و
سخت یاد می‌شود. علی علیه السلام ویژگی‌های دوران سخت را چنین بر شمرد:

۱- بی‌مسئولیتی توانگران: موسر به معنای مالدار و یا توانگر است . کسی که به آسانی می‌تواند هر کاری را انجام دهد.
اما در دوران سختی که علی علیه السلام آن را وصف کرد توانگران ، ضعف و درماندگی فقیران و همسایگان ناتوان و
اقتشار محروم را می‌بینند ولی دو دستی به آنچه دارند می‌چسبند. در حالیکه در فرهنگ دینی کمک کردن به ضعیفان افزون
بر پاداش الهی، آثار دنیوی نیز دارد. در روایتی امام رضا علیه السلام به خدمتکارش فرمود: امروز انفاق کردی ؟ در راه خدا
از پول من خرج کردی؟ او هم جواب می‌دهد: خیر امام می‌فرماید: پس از کجا خداوند جایگزین آن را به ما دهد؟ انفاق
کن هر چند؟؟؟

۲. برجسته شدن اشارات: دومین نشانه روزگار دشوار، بلند مقدار شدن افراد بد و شرور است. جامعه‌ای که افراد نابکار پست‌های حساس را بگیرند، جامعه‌ای دشوار خواهد بود که زندگی در آن گزنده می‌شود.

۳. حقیر شدن نیکوکار: سومین ویژگی جامعه دشوار، خوار و حقیر شدن افراد نیکوکار است. کسانی که به نیکوکاری در جامعه شهره هستند، با مشکلات روبرو می‌شوند و از آن بدتر، خوار شمرده می‌شوند.

۴- گسترش سنگدلی: چهارمین ویژگی زمان عضو یا روزگار گزنده و دشوار از بین رفتن رحم و دلسوزی است به گونه‌ای که وقتی شخصی نیازمند می‌شود، زمین، خانه، اسباب و اثاثیه او را کمتر از ارزش واقعی‌اش می‌خرند، زیرا می‌دانند نیازمند پول است. این خصلت روزگاری است که افراد مانند حیوان درنده همدیگر را گاز می‌گیرند و ترحم نمی‌کنند. در حالی که پیامبر خدا از معامله با درماندگان نهی فرموده‌اند.

اشاره قرآنی

در این حکمت قسمتی از آیه ۲۳۷ سوره بقره تضمین شده است که فرمود: **وَلَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ**

پیام‌ها:

۱- زمانه را خصلت‌ها و ویژگی‌های افراد می‌سازد و اگر توانگر به وظیفه‌اش عمل نکند و پست‌ها به افراد نیکوکار سپرده نشود و مردم در پی فرصت باشند تا از درماندگان خرید کنند. زمانه آنان زمانه گزنده و سخت خواهد بود.

۲- اگر توانگران دلسوز باشند، جایی برای بدکاران نخواهد ماند.

هُمْ وَاللَّهُ رَبُّوهُ الْإِسْلَامَ كَمَا يُرَبِّي الْفُلُوحَ مَعَ غَنَائِهِمْ بِأَيْدِيهِمُ السَّبَّاطِ وَالسِّنْتِهِمُ السَّلَاطِ

به خدا آنان اسلام را پروراندند چنانکه کره اسب از شیر گرفته را پروانده، با توانگی و دست‌های بخشنده و زبان‌های برنده شیوا

واژه‌ها:

ربوا: از ریشه ر ب و به معنای رشد، رشد دادند.

الفلو: کره اسب

السباط: از ریشه سبط به معنای موی نرم و فروهشته مقابل موی مجعد، امتداد، نوه، نیزه زن ماهر، در اینجا به معنای گشاد دستی

السلط: تیز و برنده

توضیح:

حکمت ۴۶۵ در ستایش از انصار یعنی ساکنان اصلی مدینه است. مردم مدینه در سخت‌ترین شرایط، پیامبر صلی الله علیه و آله و مهاجران مکه را به خوبی پذیرایی کردند و در آغاز ورود به مدینه، خانه‌ها و درآمد خود را با آنان تقسیم کردند. ارزش کار انصار زمانی بهتر شناخته می‌شود که وضعیت آنان را پیش از ورود مسلمانان مرور کنیم. در مدینه و اطراف آن، قبیله‌های گوناگونی بودند که عقاید، سلیقه‌ها و تعصب‌های مختلفی داشتند. یهودیان یثرب، مشرکان، مسیحیان همگی در آن جا ساکن بودند.

دو قبیله بزرگ اوس و خزرج درگیری‌ها و جنگ‌های خونین داشتند ولی به برکت اسلام، بیشتر مردم مدینه برگرد پیامبر (صلی الله علیه و آله) حلقه زدند، کدورت‌ها خاموش شد و برادری‌ها شکل گرفت، هر چند عده‌ای منافق امثال عبدالله بن ابی و دیگران بودند که تا پایان عمر کارشکنی و و توطئه می‌کردند ولی عموم مردم مدینه درخوشی و گرفتاری همراه رسول خدا شدند.

حال امیر مؤمنان خیلی زیبا آنان را ستایش می‌کند که انصار را اسلام را رشد دادند مانند تربیت کره اسب یکساله‌ای که او را از شیر گرفته باشند. یعنی تمام توجه خودشان به اسلام بود تا فراگیر و گسترده شود

رشد اسلام

سخن امیرمؤمنان علیه السلام بسیار مهم است زیرا اسلامی که برتر و در اوج است چگونه به وسیله مردمی که کمتر از یک دهه از اسلام آوردن آنان می‌گذشت، رشد کرد؟ به دیگر سخن اسلام خود مایه رشد دیگران است حال با همین مردم رشد کرده است؟ تمجید از مردم مدینه و بیان کردن صفات برجسته آنان در سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز آمده است برای نمونه پیامبر عزیز به مردم مدینه فرمود: انکم ما علمت تکثرون عند الفزع وتقلون عند الطمع

بی تردید آنچنان که من می‌دانم شما به هنگام ترس افزون می‌شوید و به هنگام طمع کاسته می‌شوید.^{۲۳}

این جمله ستایش فوق العاده‌ای است و نشان می‌دهد مردم مدینه مردمانی شجاع و بلند نظر بودند به گونه ای که رفتاری متفاوت با سایر مردمی داشتند که هنگام ترس فرار می‌کردند و هنگام کمبودها بیشتر طمع می‌ورزیدند. امیر مؤمنان در این حکمت دو عاملی که در مردم مدینه بود و با همان عوامل اسلام را رشد دادند، بیان فرمود:

- ۱- گشاده دستی: نخستین صفتی که در مردم مدینه بود و سبب رشد اسلام شد، گشاده دستی و بخشش آنان بود. امیر علیه السلام فرمود: *يَأْتِيهِمُ السَّبَاطُ*: سیاط در اصلی به کسی می‌گویند که در نیزه زدن ماهر است در اینجا به معنای بخشندگی است. تعبیر علی علیه السلام خیلی لطیف است چرا که نیزه انداز ماهر دست‌هایش باز و روان است و همین باز بودن دست‌ها استعاره از بخشش است. بنابر این کسی می‌تواند اسلام را یاری کند که بخشنده و ماهر باشد. به راحتی بتواند در راه اسلام از اموال خود بگذرد و از سویی در این کار کارگشته باشد.
- ۲- زبان گویا و فصیح: برای رشد اسلام زبان گویا، فصیح و روشن لازم است. *أَلَسْنَتُهُمُ السِّلَاطُ*: سلاط به آهن تیز و برنده گویند و وقتی به زبان نسبت داده می‌شود یعنی سخنی که که ابهام ندارد و به راحتی و روشنی و زیبایی مقصود خود را می‌رساند.

البته یک نکته را باید گوشزد کرد: انصار با همه خصلت‌های نیکوی شان، اولین شعله اختلاف و دوری از پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از رحلت پیامبر در سقیفه روشن کردند و سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله در جانشین کردن امیرمؤمنان علیه السلام را نادیده گرفتند و با ادعای ریاست امت در سقیفه گردهم آمدند. اگرچه آتش فتنه را آنان روشن کردند. بنابر این باید به یاد داشت که خصلت‌های نیکو در معرض آسیب‌ها قرار دارد و تضمینی برای تداوم آن نیست.

پیام‌ها

- ۱- رشد اسلام به توجه به همه جانبه مسلمانان وابسته است.
- ۲- کار فرهنگی و فعالیت اقتصادی در راه دین سبب رشد اسلام خواهد شد.
- ۳- بهترین خصلت‌ها نیازمن مراقبت بیشتر است و از لغزش‌ها در امان نیست.

^{۲۳} کنز العمال ج ۱۴ ص ۶۶ ح ۳۷۹۵۱.

إِنَّ لِبَنِي أُمَيَّةٍ مَرُودًا يَجْرُونَ فِيهِ وَلَوْ قَدْ اخْتَلَفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَوْ [كَادَتْهُمْ الضَّبَاعُ لَغَلَبَتْهُمْ

بنی امیه را فرصتی است که در آن می‌تازند و اگر در بین خود اختلاف ورزند، گفتارها برای غلبه بر آنان، دهان می‌گشایند

واژه‌ها

مرود: از ریشه ر و د به معنای طلب کردن و در اینجا اسم مکان ساخته شده به معنای میدان مسابقه

الضباع: گفتار

نکته بلاغی:

ریشه مرود، رود است که به معنای طلب کردن و مهلت داشتن است حضرت در اینجا از این ریشه اسم مکان ساخته که مرود به معنای میدان مسابقه و تمرین اسب سواری است. در میدان مسابقه هدف پیروز شدن است و نهایت آن برنده شدن یکی از اسب‌ها و تمام شدن مسابقه است. امیر مؤمنان علیه السلام حکومت بنی امیه را در تاخت و تاز به میدان تاخت و تاز اسب‌ها تشبیه کرده‌اند و برای همین هم سید رضی آن را پسندیده و در قسمت جملات حکیمانه حضرت آورده است.

توضیح:

امیرمؤمنان علیه السلام بارها، بنی امیه را پادشاهانی دنیا طلب، ستم پیشه خون ریز و فتنه‌گر معرفی فرموده است.^{۲۴} و یاران خود را از فتنه ترسناک بنی امیه که فتنه ای کور و تاریک^{۲۵} می‌دانست، برحذر می‌داشت. اما نکته لطیف در حکمت ۴۶۴ پیشگویی همراه با آسیب‌شناسی حکومت بنی امیه است که علت کوتاهی حکومت بنی امیه را اختلاف میان حکومتیان دانستند. تعبیر به غلبه گفتار بر آنان هم زیباست یعنی وقتی اختلاف بیفتد لازم نیست حیوان قویی مثل شیر و گرگ حمله کند بلکه گفتار هم که چندان قوی نیست به راحتی حمله می‌کند و حکومت را از بین می‌برد.

سر انجام پیشگویی

بنی امیه که روزگاری دشمن رسول خدا بودند و در برابر پیامبر جنگ‌های احد و بدر و دیگر درگیری‌ها را به وجود آوردند در کمتر از ۳۰ سال پس از رحلت پیامبر عزیز به حکومت بازگشتند و نقش‌های کلیدی حکومت اسلامی را تصاحب کردند. معاویه در دوران خلفا به عنوان فرماندار شام و پس از ماجرای صلح با امام حسن علیه السلام خود را خلیفه خواند و خلافت را به روش پادشاهی ادامه داد. امیر مؤمنان (علیه السلام) در روزگاری که معاویه حاکم شام بود، آینده بنی امیه را پیشگویی کرد که تمام آن‌ها به وقوع پیوست. جمله‌ای دیگر شبیه به همین حکمت از امیر مؤمنان علیه السلام صادر شده است که سرانجام نابودی بنی امیه را به اختلافات درونی آنان پیوند زده‌اند.^{۲۶}

۲۴ نهج البلاغه خطبه‌های ۸۷، ۹۸، ۹۳، ۱۰۵ و ۱۵۸ و در غیر نهج البلاغه در کتاب‌های الارشاد، الفتن و منابع دیگر

۲۵ نهج البلاغه خطبه ۹۳.

۲۶ دانش نامه امیرالمؤمنین (ع) بر پایه قرآن و حدیث و تاریخ، ج ۱۲ ص ۸۶ ح ۵۸۱۷.

و سرانجام هم بنی امیه با درگیری‌های درونی رو به زوال نهاد. ابراهیم بن ولید برادرش یزید بن ولید را کنار زد و به جای او نشست و چندی نگذشت که مروان بن محمد معروف به مروان حمار، ابراهیم را کنار زد و در همین اختلاف‌ها ابو مسلم که چندان قوی هم نبود به راحتی توانست با هم‌دستی بنی عباس، بنی امیه را کنار زند و حکومت را به بنی عباس سپارد.

پیام‌ها

- ۱- وحدت و انسجام سبب امتداد بدترین حکومت‌ها خواهد شد.
- ۲- اختلاف میان سران سبب فروپاشی نظام خواهد شد.
- ۳- در تحلیل حوادث و واقعه‌ها باید واقع‌گر بود، امیر علیه السلام به زیبایی فرجام شکست بنی امیه را به اختلافات درونی مرتبط می‌سازد.

الدُّنْيَا خُلِقَتْ لِّغَيْرِهَا وَ لَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا

دنیا برای غیرخودش آفریده شد نه برای دنیا

توضیح:

یکی از زیباترین نگاه‌های امیر مؤمنان علیه السلام، نگاه به دنیا است که در نهج البلاغه به زیبایی فراهم آمده است. در سراسر سخنان علی علیه السلام حقیقت دنیا و چگونگی بهره‌مندی از آن تبیین شده است.

در حکمت ۴۶۳ امیر مؤمنان (علیه السلام) به کناره‌گیری از دنیا، عزلت و بی‌تفاوت بودن نسبت به دنیا دعوت نمی‌کند، بلکه ماهیت دنیا را نشان می‌دهد. برای مثال وقتی به گل فروشی می‌رویم و برای خریدن گلدان از گل فروش مشورت می‌گیریم، از ما می‌پرسد: برای کجا می‌خواهی؟ باغچه؟ باغ و یا آپارتمان؟ طبیعی است گلی که برای باغچه مناسب است در آپارتمان دوام نمی‌آورد و یا گلی که برای آپارتمان در سایه مناسب است در زیر آفتاب سوزان خشک خواهد شد. درخت‌ها هم مناسب مناطق هوایی هستند. خرما در گرمسیر و گردو در مناطق سردسیر ثمربخش است.

مثال دیگر: برای رفتن به کوه بروی کفش مناسب کوهنوردی و برای راه رفتن در اتاق دمپایی رو فرشی لازم است و استفاده هر کدام به جای دیگری، بی‌خردی است چرا که هر کدام را برای کاری ساخته اند.

حال در این حکمت امیر علیه السلام فرمود دنیا اصلی نیست، بدل است. دنیا را برای دنیا نیافریده‌اند بلکه برای غیر خودش آفریده شده است. پس همانگونه که کفش کوهنوردی برای رسیدن به قله نیاز است، برای رسیدن به کمال انسانیت و رسیدن به سرای جاوید باید بر دنیا سوار شد و از آن بهره گرفت تا به آخرت رسید. کسی که در دنیا توقف می‌کند مانند کوهنوردی است که در پایین کوه کفش‌هایش را تمیز می‌کند، گل‌هایش را پاک می‌کند و آن را واکس می‌زند ولی قدمی بر نمی‌دارد. چنین فردی هرگز به قله نمی‌رسد و از فواید کوهنوردی مانند شادابی روح و سلامت بدن برخوردار نخواهد شد و تنها به کفش تمیز خود عشق می‌ورزد و به دیگران فخر فروشی می‌کند.

بهره‌مندی از دنیا

اگر دنیا برای خودش آفریده نشده است و آفرینش او مجازی است، چگونه باید در این دنیا زیست؟ در روایتی از رسول خدا می‌خوانیم: **إِنَّكُمْ خُلِقْتُمْ لِلْآخِرَةِ، وَالْدُّنْيَا خُلِقَتْ لَكُمْ**^{۳۷}؛ شما برای آخرت آفریده شده‌اید و دنیا برای شما آفریده شده است. بنابر این وقتی برای آخرت خلق شده‌ایم باید کارهای آخرتی انجام دهیم، نیکی کردن به دیگران، محبت ورزیدن و شناخت تمام چیزهایی که خدا دوست می‌دارد و دوست نمی‌دارد، راه رسیدن ما به سعادت و نیک‌فرجامی است. پس باید مراقب بود و خود را فدای آنچه رفتنی‌ها نکرد. امام سجاد علیه السلام در دعای بسیار زیبایی با کلامی شیرین از خدا می‌خواهد:

اللَّهُمَّ وَمَتَى وَقَفْنَا بَيْنَ نَقْصَيْنِ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَأَوْقِعِ النِّقْصَ بِأَسْرَعِهِمَا فَنَاءَ

بارخدا یا! هر گاه میان دو نقصان، یکی در دین و یکی در دنیا، قرار گرفتیم، نقصان را در همانی قرار بده که زودگذرتر است

حضرت به جای آن که از خدا بخواهد کاستی‌ها را در دنیا قرار دهد با زبان لطیف عرضه می‌دارد که کاستی در دنیا مانند ماهیت دنیا زودگذر است و تحملش آسان تر.

نمونه ای از کارهای آخرتی که باید در دنیا بهره گرفت در آیاتی از قرآن فهرست شده است:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲) وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳) وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶) فَمَنْ ابْتَغَىٰ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۷) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹) أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰) الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱)^{۲۸}

براستی که مؤمنان رستگار شدند، (۱) آنان که در نمازشان ترسان و فروتن‌اند، (۲) و آنان که از بیهوده رویگردانند، (۳) و آنان که زکات [مال خویش] را دهنده‌اند، (۴) و آنان که شرمگاه خود را [از حرام] نگهدارنده‌اند، (۵) مگر بر همسران یا کنیزان خویش، که [برای آمیزش با آنان] سرزنش نشوند، (۶) پس هر که افزون از این [که یاد کردیم] بجوید، اینان از حد درگذرنده‌اند، (۷) و آنان که امانتها و پیمان خویش را نگهدارنده‌اند، (۸) و آنان که بر نمازهای خویش نگهبانند - مواظبت می‌کنند -، (۹) ایشانند میراث‌بران، (۱۰) که بهشت برین را به میراث برند و در آن جاویدانند. (۱۱)

و یا در آیه ۵۵ سوره قصص

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ

چون سخن بیهوده‌ای بشنوند از آن روی بر می‌گردانند و می‌گویند اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شما.

و یا در آیه ۲۵ سوره واقعه در وصف اهل بهشت می‌خوانیم

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا

در آنجا نه بیهوده‌ای می‌شنوند و نه سخن گناه آلود سخنی جز سلام و درود نیست

و آیات دیگری که وصف اهل بهشت است همگی فضای مقصد و مقصود ما را ترسیم کرده است بنابر این در دنیا باید به گونه‌ای زیست که برای آن فضای پیش رو آماده شد: فضایی به دور از لغو و بیهوده گویی، فضایی سرشار از صلح و صفا و فضایی آکنده از تلاش و عبادت خالصانه که در نماز خاشعانه تجلی کرده است.

پیام‌ها:

۱. آگاه سازی و بیان واقعیت‌ها برای انتخاب راه درست مؤثر است
۲. زندگی مؤمنانه باید مطابق زندگی در فضای بهشتی تنظیم شود.

رُبَّ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ

چه بسیار کسان که از ستودن دیگران فریفته شوند

واژه:

مفتون: اسم مفعول از ریشه ف ت ن به معنای امتحان شده، آزمایش شده، شگفت زده،

توضیح:

دنیا محل امتحان‌ها و آزمایش‌های گوناگون است. ثروت و دارایی، فرزند، پست و مقام همگی وسیله آزمایش هستند. چه بسیار پدران متدین و دوست‌دار اهل بیت علیهم السلام که به خاطر محبت فرزند از معصومین علیهم السلام جدا شدند. چه بسیار انسان‌هایی که به خاطر بیماری و یا مرگ فرزند نسبت به خداوند بدبین شدند. و چه بسیار انسان‌ها که برای حمایت از فرزند، دست از ارزش‌های دینی و انقلابی خود کشیدند و برخی هم سربلند بیرون آمدند. به هر ترتیب، در حکمت ۴۶۲ واژه مفتون آمده است که ریشه آن فاء و تاء و نون است که اصل آن برای ذوب کردن طلا و نقره به وسیله آتش به کار رفته است و آن گاه در معانی مختلفی استفاده شده است که چکیده تمامی معانی، امتحان و آزمایش است.

مفتون که اسم مفعول از همان فاء و تاء و نون است به معنای دیوانه هم به کار می‌رود یعنی گویی آنچنان آزمایش و امتحان سخت است که شگفت زده می‌شود و عقل از سر می‌دهد. فریفته نیز به همین معناست که در تصمیم‌گیری نمی‌تواند از خرد خود بهره‌برد. بنا بر این، جمله رُبَّ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ یعنی چه بسیار کسانی که از کلام نیکو فریفته می‌شوند و عقلشان را از دست می‌دهند.

خیلی زیباست که چارلوسی و مدح بیهوده سبب زوال عقل می‌شود، زیرا می‌پندارند تعریف‌ها و تمجیدها واقعی است و آهسته آهسته توهم بر اندیشه آنان چیره می‌شود و از واقعیت‌ها دور می‌افتند. برای نمونه دانشجوی درس‌خوان بنابر تمجیدهای دیگران که خوش استعدادی او را کافی می‌دانند از مطالعه دست بر می‌دارد و همین امر سبب توقف وی خواهد شد. و یا کسی که فعال و اهل کار و تلاش است، از تعریف و تمجیدهای دیگران که دست به هر چه بزند، طلا می‌شود و نیازی به این همه تلاش نیست، فریفته می‌شود و از تلاش باز می‌ماند و سرانجام ورشکست می‌شود.

الا تا نشوی مدح سخنگوی

که اندک مایه نفعی از تو دارد

که گر روزی مرادش بر نیاری

دو صد چندان عیوبت بر شمارد

نکته مهم آن که حسن القول همیشه از سوی دوستان و طرفداران نیست بلکه دشمن نیز از ضعف انسان استفاده می‌کند و با درشت‌نمایی برخی ویژگی‌های مثبت، افراد ساده دل را فریب می‌دهد تا از تلاش و کوشش باز مانند. برای نمونه روزی معاویه گفت: معاویه گفت: سزا نیست که هاشمی، بخشنده نباشد و اموی، بردبار نباشد و زبیری، شجاع و مخزومی،

متکبر نباشد. این سخن به امام حسین علیه السلام رسید. فرمود: «خدا او را بکشد! می‌خواهد که بنی‌هاشم، آن قدر ببخشند که هر چه دارند، از دست بدهند و بنی‌امیه، بردباری کنند و محبوب مردم شوند و خاندان زبیر، شجاعت ورزند و از میان بروند و مخزومیان، تکبر کنند و منفور مردم شوند».^{۲۹}

تمام سخنانی که معاویه گفته بود، حرفهای نیکویی بود ولی سیدالشهدا علیه السلام با شناخت ریشه حرفهای معاویه، بنی‌هاشم را از فریفته شدن باز داشت.

می‌خواهد که بنی‌هاشم آن قدر ببخشند که هر چه دارند، از دست بدهند و بنی‌امیه بردباری کنند تا محبوب مردم شوند و خاندان زبیر، شجاعت ورزند و از میان بروند و فخرومیان، تکبر کنند و منفور مردم شوند.

پیام‌ها:

۱- قضاوت‌ها و حرفهای دیگران را باید با تامل شنید و تحت تاثیر قرار نگرفت.

۲- و تعریف و تمجید بیهوده مایه زوال عقل می‌شود.

۲۹ حکمت‌نامه امام حسین علیه السلام ج ۱ ص ۲۸۷ ح ۲۴۳.

الْغِيَّةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ

غیبت کردن، نهایت کوشش فرد ناتوان است.

واژه‌ها:

جهد: نیرو، توان، نهایت کوشش

عاجز: اسم فاعل از ع ج ز به معنای ناتوان

توضیح:

دین و اخلاق پیوند ناگسستنی دارند. آموزه‌های دینی انسان را به کارهای پسندیده (معروف) دعوت می‌کند و از کارهای ناپسند (منکر) باز می‌دارد. یکی از رفتارهای زشت اخلاقی، غیبت کردن است. غیبت کردن یعنی پشت سر کسی، حرف زدن و یا رفتارش را برای دیگری بازگو کردن است و به تعبیر دیگر سخنی که انسان دوست ندارد را پشت سرش برای دیگران بگویند.

روش اسلام برای دوری از غیبت کردن

اسلام برای بازدارندگی از غیبت کردن روش‌های مختلفی دارد:

الف. تصویر سازی از حقیقت غیبت:

نخستین روش اسلام آن است که واقعیت رفتار ناپسند را آنچنان که هست، تصویر می‌کند. برای نمونه قرآن حقیقت غیبت کردن را خوردن گوشت برادر مؤمن می‌داند:

وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ^{۳۰}

تصور خوردن گوشت انسان نفرت آورد است و کسی که به این حقیقت توجه کند از غیبت کردن دیگران دست بر می‌دارد. و یا حدیث پیامبر عزیز صلی الله علیه وآله که اثر غیبت کردن در نابودی دین را سریعتر از اثر بیماری خوره در بدن انسان تصویر کردند.^{۳۱} بنابر این کسی که به دین خود حساس است از هر گونه سخنی که شائبه غیبت داشته باشد، پرهیز می‌کند.

ب. بیان مجازات الهی

۳۰ سوره حجرات، آیه ۱۲.

۳۱ الکافی ج ۲ ص ۳۵۱ ح ۱.

دومین روش بازدارندگی از غیبت، بیان کردن مجازات الهی در سرای آخرت است. مانند روایاتی که غیبت کردن را خورش سگ‌های جهنم می‌دانند^{۳۲} و یا واگذاری پادشاهی تمامی کارهای نیک در سرای قیامت^{۳۳} به غیبت شونده و یا پذیرفتن نماز و روزه به مدت ۴۰ روز می‌شود.^{۳۴} البته پذیرفته نشدن نماز به معنای نماز نخواندن نیست بلکه نماز بر انسان در هر حالتی حتی هنگام غیبت کردن واجب است ولی نمازش نماز حقیقی نیست و آثار نماز خواندن را در نمی‌یابد. به هر حال مجازات الهی در انتظار کسی است که نسبت به آبروی دیگران بی تفاوت است و به راحتی پشت سر دیگران حرف می‌زند

ج. پیامد شناسی

سومین روش بازدارندگی از غیبت کردن، شناخت پی‌آمدهای دنیوی غیبت است. از جمله در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود: لَا تَغْتَبُ فَتَغْتَبُ: غیبت نکن که از تو غیبت می‌شود؛ این همان مفهومی است که جناب سعدی سروده است.

هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد

بی‌گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد

این روش حتی بر افرادی که اعتقاد دینی آنان سست است، مؤثر خواهد بود چرا که برای حفظ کرامت و آبروی خودش اجازه غیبت کردن به کسی نمی‌دهد زیرا کسی که آبروی دیگران را هر جا بازگو می‌کند در ریختن آبروی شونده نیز باکی ندارد برای همین انسان عاقل فضایی برای بدگویی دیگران فراهم نمی‌آورد و اگر همگان در برابر غیبت کردن دیگران مقاومت نشان دهند، بدگویی پشت سر دیگران اندک خواهد شد.

د. آگاهی بخشی

چهارمین راه کار مبارزه با غیبت کردن آگاهی بخشی از حقیقت این رفتار ناپسند است. برخی از غیبت کردن لذت می‌برند زیرا احساس می‌کنند اطلاعاتی در باره دیگران دارند که بقیه از آن آگاه نیستند و غیبت کننده را به خاطر حجم اطلاعاتش می‌ستایند اما اگر در جامعه حقیقت غیبت کردن به عنوان روشی ذبوحانه و حقیرانه معرفی شود رغبت به غیبت کردن کاسته می‌شود. امیرمؤمنان علیه السلام در حکمت ۴۶۱ غیبت کردن را نهایت نیروی فرد ناتوان می‌داند. در حقیقت امیرمؤمنان غیبت کننده را فردی درمتنده و ناتوان می‌داند که حتی جرأت بیان کردن خواسته‌های خود پیش دیگران را ندارد و از این رو پشت سر افراد سخن می‌گوید.

پیام‌ها

۱- انسان‌های قوی و مصمم غیبت نمی‌کنند.

۲- نهی از منکر را باید با روش‌های متعدد انجام داد.

۳۲ تحف العقول ص ۲۴۵.

۳۳ جامع الاخبار ص ۴۱۲ ح ۱۱۴۴.

۳۴ بحار الانوار ج ۷۵ ص ۲۵۸.

۳- کسی که برای خودش ارزشی قائل است، اهل غیبت کردن نیست.

الْحِلْمُ وَالْأَنَاءُ تَوْأَمَانِ يُنتِجُهُمَا عُلُوُّ الْهِمَّةِ

بردباری و درنگ کردن دو همزادند که از بلند همتی زاده می‌شوند.

واژه‌ها:

الحلم: بردباری، نیرویی که نفس را از غضب کردن باز می‌دارد.

الاناء: درنگ کردن، آرام بودن، ثبات داشتن، مخالف شتاب ورزیدن

توضیح:

انسان‌ها ارزش برخی رفتارها و صفات خوب را می‌دانند اما چگونگی به دست آوردن صفات خوب را کمتر می‌شناسند. برای نمونه خوش اخلاقی نزد همگان پسندیده است ولی چگونه می‌توان خوش اخلاق شد و خوی پسندیده خود را در هر حالت نگه داشت؟ نظم در کارها مطلوب است ولی چگونه می‌توان منظم شد؟ همت برای عبادت خوب است ولی چرا کمتر می‌توانیم با عبادات انس بگیریم و روحیه عبادی را در خود حفظ کنیم؟ چرا گاهی کار خوب را پس از مدتی ترک می‌کنیم؟ مانند بذر گیاه که در باغچه می‌کارند و سبز هم می‌شود اما پس از چند روز شاخه‌اش نازک می‌شود و گیاه از بین می‌رود. چرا؟ چون آب، نور و یا خاک و هوا برای آن گیاه مناسب نیستند. کشاورز کارکشته در چنین مواردی مشکل را شناسایی می‌کند و با اصلاح شرایط از زیان بیشتر جلوگیری می‌کند. بنابر این باید روش اصلی کشت بذر و پرورش آن را فراگرفت.

منشأ صفات نیک

حلم یا بردباری به معنای قدرت نگهداشتن نفس از فوران کردن غضب است و نیرویی است که انسان را کنترل می‌کند. حلیم به کسی گفته می‌شود که در بزنگاه‌های عصبانیت، خودش را نگهدارد. در گفتگوهای روزمره گاه گفته می‌شود فلانی ظرفیتش خوب است یعنی حلم او آنچنان زیاد است که در برابر هر حادثه‌ای از کوره در نمی‌رود.

حلم گاهی به معنای عقل هم به کار می‌رود. زیرا یکی از عواملی که انسان را بردبار می‌کند، خردورزی اوست. انسان عاقل ظرفیتش زیاد است.

صفت نیکوی دیگری که در این حکمت وجود دارد؛ اناة است که به معنای تثبّت و در برابر شتابزدگی است. اناة به معنای کندی و تنبلی نیست بلکه تامل و درنگی است تا برای رسیدن به مقصود، کار را در بهترین زمان انجام دهد. انسانی که تأنی دارد کار را از دقت خودش به تأخیر نمی‌اندازد ولی تمام مهلت را در نظر می‌گیرد.

بنابر این دو صفت نیکو در این حکمت بیان شده است: ظرفیت داشتن و بردباری کردن و دیگری، درنگ کردن و شتابزده عمل نکردن

علی علیه السلام ریشه این دو صفت همزاد را بلند همتی دانست و برای آن که این دو خصلت نیکو در انسان محکم و استوار شود، باید همت بلند داشت.

رابطه بردباری و آرامش با بلند همتی

انسان‌های بلند همت برای رسیدن به مقصود خود، به افقی دور دست نگاه می‌کنند و از این رو مسائل ریز و حقیر که اسباب عصبانیت و شتابزدگی را فراهم می‌آورند، ناچیز می‌شمارند و گاه اصلاً آن را نمی‌بینند. کودکانی که دوچرخه سواری یاد می‌گیرند اگر به پیش پای خود و رکاب دوچرخه نگاه کنند، هرگز دوچرخه سواری یاد نمی‌گیرند و هنگامی دوچرخه سوار ماهر می‌شوند که به دور دست بنگرند و از مسائلی که پیش پای آنان است درگذرند. مثال دیگر نادیده گرفتن مشکلات فراوانی است که در راه زیارت اربعین برای زائران پدید می‌آید زیرا هدف رسیدن به کربلا در ایام اربعین و بهره‌مندی از فضیلت آن است.

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنش‌ها گر کند خوار مغیلان غم مخور

این حکمت در مسائل مادی و معنوی کاربرد دارد. برای نمونه هدف مبلّغ دین خشنودی خداست بنابر این کاستی شنونده، اذیت و آزار غرض ورزان، تمسخر بدخواهان و کج فهمی مخاطب او را عصبانی نمی‌کند بلکه ظرفیت او را بیشتر نمایان می‌کند و برای یافتن راه کار بهتری درنگ می‌کند و روش نیکوتری بر می‌گزیند.

در مسائل مادی هم همین طور است. برای نمونه هدف پزشک تندرستی بیمار است. از این رو کم‌پولی، شتابزدگی و بی‌تابی بیمار او را عصبانی نمی‌کند بلکه با بردباری درنگ می‌کند تا بهترین و مؤثرترین درمان را برای بیمار انجام دهد. عامل موفقیت بسیاری از دانشمندان دو عامل حلم و اناة است که از شکست‌های پی در پی سرخورده نمی‌شوند تا سر انجام به موفقیتی بزرگ دست یابند.

سبب ورود این حکمت بسیار زیباست. گویا به امیرمؤمنان علیه السلام می‌گویند: انوشیروان، حلم و اناة داشته است. یعنی پادشاه غیر مسلمان به بردباری و درنگ کردن مشهور بوده است و از این رو خطاکاران را سریع مجازات نمی‌کرد. امیر علیه السلام به جای آن که انوشیروان را کافری بشمارد که اینگونه صفات برای او مؤثر نیست، دلیل وجود این دو خصلت را ریشه یابی و بیان فرمود. بنابر این انسان‌های بلند همت خواه مسلمان خواه کافر به طور طبیعی بردبار هستند و شتابزده عمل نمی‌کنند.

پیام‌ها:

- ۱- هر سخن و رفتاری را باید اساسی و ریشه‌ای فرا گرفت.
- ۲- ظرفیت داشتن و شتابزده نبودن پسندیده است هر چند از دشمن باشد.
- ۳- شخصیت افراد را باید با تامل شناخت و به حدس و گمان بسنده نکرد.

يَغْلِبُ الْمِقْدَارُ عَلَى التَّقْدِيرِ حَتَّى تَكُونَ الْآفَةُ فِي التَّدْبِيرِ

تقدیر (حق) بر حسابگری (ما) چنان چیره است که تدبیر، مایه آسیب می‌شود.

واژه‌ها

مقدار: مقدار بر وزن مثقال از ریشه ق د ر به معنای اندازه گرفتن. در اینجا یعنی آنچه خداوند برای انسان اندازه گرفته و حتمی کرده است.

تقدیر: باب تفعیل از ریشه ق د ر به معنای اندازه قرار دادن. در اینجا به معنای آن چیزی است که انسان برای خودش اندازه‌گیری کرده است

تدبیر: باب تفعیل از ریشه د ب ر یعنی پایان کار را دیدن، اندیشه کردن در عاقبت کار، چاره‌جویی، برنامه ریزی،

توضیح:

حکمت ۴۵۹ همانند حکمت شانزدهم^{۳۵} نهج البلاغه به بحث قضا و قدر خداوند و تدبیر انسانی اشاره دارد. در این حکمت زیبا با توحید افعالی آشنا می‌شویم. امام در جمله‌ای کوتاه معنایی سترگ و امید آفرینی را بازگو کردند یعنی خدا در همه کارها و در همه لحظات ما وجود دارد. به تعبیری خدا چقدر هست.

تقدیر و اختیار انسان

اما تقدیر الهی چگونه با اختیار انسان سازگار است؟ انسان برنامه ریزی، مشورت و حسابگری می‌کند ولی با این همه همیشه به آنچه می‌خواهد، دست نمی‌یابد زیرا خواست و تقدیر الهی چیز دیگری است. آیا در این صورت باید برنامه داشتن و حسابگری خود را کنار نهد؟ خیر چرا که انسان باید برنامه ریزی، مشورت و حسابگری کند اما نباید به خود مغرور شود و خود را همه کاره جهان هستی بداند بلکه باید به خدا توکل کند و بداند که تقدیر الهی بر حسابگری انسان تسلط دارد. بنابراین نتیجه باور به حکمت امیرمؤمنان علیه السلام آن است که انسان در همه کار خدا را در نظر می‌گیرد و با جمله «ان شاء الله» کارهای خود را پیش می‌برد و از دگرسو از آسیب‌های اعتماد به خود در امان می‌ماند و چنانچه مطابق برنامه و محاسبات خود به نتیجه دلخواه نرسید، افسرده و غمگین نمی‌شود چرا که می‌داند در انجام کار خود کوتاهی نکرده است و آنچه رقم خورده است خواست خداوند است. این باور سبب می‌شود هم انسان تلاش کند چرا که خدا از او تلاش و کوشش را خواسته است و هم نا آرام و مضطرب نشود و آهسته آهسته خود را مطیع حضرت حق بداند و به تقدیرات الهی خشنود شود. انسان می‌داند که باید برنامه بریزد ولی نقشه نهایی همانی است که خدا برایش اندازه گیری کرده است. در احادیث دیگر نیز همین مفهوم نهفته است از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام جایگاه تقدیر الهی بسی فراتر از برنامه‌های انسان ترسیم شده است: «الْمَقَادِيرُ لَا تُدْفَعُ بِالْقُوَّةِ وَالْمُغَالَبَةُ^{۳۶}؛ قَدَرها، با نیرو و چیرگی دفع نمی‌گردند»

۳۵ تَذِيلُ الْأُمُورِ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّى يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ

۳۶ مختصر بصائر الدرجات ص ۱۳۹

سعی تو کلید قفل مشکل نشود

تقدیر به تدبیر تو باطل نشود

گر هر دو جهان خواسته باشند چه سود

چیزی که خدا نخواست حاصل نشود.

پیام‌ها:

۱. پیش و بیش از هر چیز باید به خدا اعتماد و توکل کرد.
۲. قبل و بعد از برنامه ریزی از خدا خواست که بهترین تقدیرها را برای من مقدر فرما.

الْإِيمَانُ أَنْ تُؤَثِّرَ الصُّدُقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى الْكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ وَ أَلَّا يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ [عِلْمِكَ] عَمَلِكَ وَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي حَدِيثٍ غَيْرِكَ

ایمان آن است که راستگویی را [حتی] آن که به زیان توست، بر دروغ (حتی) آن جا که به سود توست، ترجیح دهی و در گفتارت، فزونی بر کردارت نباشد و در سخن گفتن از دیگران، از خدا پروا بداری.

واژه‌ها:

تؤثر: باب افعال از ریشه ا ث ر ، برتری دادی، مقدم کردی، ترجیح دادی

فضل:زیادی، فزونی

حدیث: سخن

توضیح:

ایمان داشتن و مؤمن بودن از صدر اسلام با ادعاهایی همراه بوده است چنانچه قرآن به مدعیان ایمان که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، فرمود:

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ^{۳۷}

بادیه نشینان گفتند ما از صمیم قلب ایمان آوردیم بگو: ایمان نیاورده‌اید بلکه بگویید: اسلام آورده‌ایم زیرا هنوز ایمان در دل‌هایتان وارد نشده است.

بنابر این ایمان نشانه و علامت می‌خواهد زیرا ایمان تنها به ادعای زبانی نیست و کسی با گفتن جملات «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و اشهد ان علیاً ولی الله» مؤمن نمی‌شود بلکه مفهوم ایمان در اندیشه قرآنی یعنی تصدیق حقایقی که پیامبر عزیز از سوی خداوند برای هدایت انسان‌ها آورده است، همراه با باور قلبی و التزام عملی. پس جایگاه ایمان باید در قلب انسان است و در رفتار وی متجلی می‌شود. انسان مؤمن خدا را یگانه می‌داند، به یگانگی خدا باور قلبی دارد و در رفتارش نیز بر پیوند خویشاوندی و رابطه‌بازی تکیه نمی‌کند بلکه بر خداوند توکل می‌کند و تنها از او مدد می‌جوید .

نشانه‌های ایمان:

امیرمؤمنان در این حکمت برخی از نشانه‌های ایمان را بیان فرمود از جمله:

۱- ترجیح دادن راستگویی: خیلی از انسان‌ها راستگو هستند ولی مؤمن کسی است که حتی در شرایط سخت که راستگویی به زیان اوست نیز راست گوید. برای نمونه ۲۰۰ متر زمین به کسانی که خانه ندارند تعلق می‌گیرد و شخصی خانه ۶۰

متری دارد. اگر مؤمن باشد راست می گوید و زمین را از دست می دهد ولی اگر مؤمن نباشد انواع توجیهات را برای خودش درست می کند و با خود می گوید ۶۰ متر خانه را خانه نمی گویند بنابر این در حقیقت من خانه ای ندارم و با همین توجیه دروغجوی خود را نادیده می گیرد. چنین شخصی مؤمن نیست زیرا علی علیه السلام فرمود: **نُتَوِّثِرُ الصَّدَقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى الْكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ**

۲- هماهنگی گفتار و رفتار: دومین نشانه ایمان، دقت در سخن گفتن است. عبارت **وَأَنْ لَا يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ عَمَلِكَ** به معنای آن است که در حرف زدن بیش از عمل کردن چیزی نگوید. به دیگر سخن انسان مؤمن گفتارش مطابق رفتارش است و تنها بر اساس آنچه انجام می دهد سخن می گوید. وعده دروغین در کلام او دیده نمی شود.

این عبارت گونه دیگری هم نقل شده است. **وَأَلَّا يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ عَمَلِكَ**. در اینجا به جای عمل، علم آمده است. در این صورت دومین نشانه مؤمن آن است که حرف زدنش بیش از دانسته هایش نباشد. یعنی تنها چیزی را می گوید که واقعاً می داند و بلد است. اگر این نشانه مؤمن فراگیر شود حرف های بی حساب و بیهوده کم می شود. مؤمن وقتی در زمینه سواد و تخصص لازم ندارد سخن نمی گوید. در دعایی از امام سجاد علیه السلام می خوانیم: **اللهم انی اعوذُ بک ... أَنْ نَقُولَ فِي الْعِلْمِ بِغَيْرِ عِلْمٍ؛** بارالها به تو پناه می برم ... از این که در مسائل علمی سخنی ندانسته بگویم.^{۳۸}

چه بسیار کسانی که ادعای ایمان دارند ولی در مسائلی که تخصص ندارند، خوب حرف می زنند ولی حرف خوب نمی زنند.

۳- رعایت حال دیگران: سومین نشانه اهل ایمان دقت در سخن گفتن از دیگران است. مؤمن کسی است که هنگام سخن گفتن از فامیل، دوست و همکار خدا را در یاد می آورد و هر حرفی را در نبود آنان نمی زند: **أَنْ تَتَّقِيَ فِي حَدِيثِ غَيْرِكَ** مفهوم دیگر این جمله، امانت داری هنگام بازگو کردن سخن دیگران است. مؤمن کسی است که حرف دیگران را دقیق نقل می کند و چیزی به آن نمی افزاید و یا چیزی از آن کم نمی کند.

پیام ها

۱- مؤمن بودن به حرف زدن نیست.

۲- اعتقاد و باور قلبی به خداوند در سخن گفتن و رفتار نمایان است.

۳- اهل ایمان انسان های دقیق و منصفی هستند.

أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا إِنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا

آیا آزاده‌ای یافت نمی‌شود که این ته مانده غذا در دهان را برای کسی که در خور آن است، وا نهد؟ به راستی که جان‌های شما را بهایی جز بهشت نیست. پس، آنها را جز به بهشت مفروشید.

واژه‌ها

حر: مرد آزاد در مقابل برده، در اینجا آزاده، آزادمرد

اللماطة: بازمانده غذا در دهان، بازمانده چیز کم.

ثمن: اسم است برای چیزی که فروشنده در مقابل فروختن جنس یا چیز ارزشمندی دریافت می‌کند، بها، قیمت، ارزش.

توضیح:

یکی از زیباترین جملات امیرمؤمنان علیه السلام که با لطیف‌ترین استدلال، ارزشمندی انسان و بی‌ارزشی دنیا را نشان می‌دهد. امیر علیه السلام همگان را به آزادی فرا می‌خواند و رسیدن به مرحله آزادی را دشوار نمی‌داند.

ارزش دنیا

استدلال علی علیه السلام ساده و لطیف است. امام، نهایت بی‌ارزشی دنیا را با لفظ لماطة نشان می‌دهد. لماطة ته مانده غذاست که لای دندان می‌ماند و خوردن آن خوشمزه و نیرو بخش نیست. از طرفی بیرون انداختن آن همیشه سودمند و راحت‌تر است.

تصور کنید اندکی گوشت یا سبزی لای دندان بماند، چقدر انسان را درگیر خودش می‌کند تا بالاخره با زبان یا مسواک و نخ دندان بیرون انداخته شود و همین ذره ناچیز تا بیرون انداخته نشود، فکر آدمی را مشغول می‌کند. حال امیر علیه السلام همین باقی مانده بی‌ارزش غذای در دهان را استعاره از دنیا آورده است. هم اینکه به زیبایی حکمت پی می‌بریم، دل‌کندن از مانده لای دندان هنر نیست و از سویی دشوار نیست تا نیازمند تشویق دیگران باشد.

حال حضرت همین ته مانده را استعاره از دنیا آورده است و برای کسی که موفق شود نگاهش را به دنیا تغییر دهد و آن را ته مانده غذا ببیند، تشویق‌نامه آزادی صادر کرده است.

ارزش انسان

امیر علیه السلام ارزش انسان را بهشتی می‌داند که تصور ناشدنی است و از این رو هر کاری که سبب شود ارزش انسان کاسته شود، نارواست. این سخن حضرت اشاره‌ای است به آیه ۱۱۱ سوره توبه:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ

بی‌تردید خدا از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد خریده است.

دقت در این آیه بسیار زیبا و صریح است: کالا: جان و دارایی انسان است؛ قیمت: بهشت است؛ و خریدار هم خداست. بنابراین این هم قیمت بالاست. هم وعده خریدار تضمین شده است.

معصومین علیهم السلام همواره با تبیین حقیقت دنیا، آخرت و انسان کوشش می کردند تا انسان ها درست زندگی کنند و ارزش خود را پایین نیاورند و خود را ارزان نفروشند. در روایتی نسبتاً طولانی امیرمؤمنان علیه السلام از فرصت بهره جستند و حقیقت هایی از دنیا را برای صحابی باوفای پیامبر جناب جابر بن عبدالله انصاری بیان کردند. امام علیه السلام روزی جابر را دیدند که آهی بلند از دل بر کشید حضرت فرمود: برای دنیاست؟ جابر جواب داد: آری. حضرت لذت های دنیا را هفت نوع تقسیم کرد: خوردنی، نوشیدنی، پوشیدنی، آمیزشی، سوار شدنی، بوییدنی و شنیدنی. سپس حقیقت هر کدام از این ها را بیان فرمود: مثلاً فرمود: لذیذترین خوردنی ها عسل است که بزاق حشره است، ارزشمندترین بوییدنی ها مشک است که خون ناف آهوست پس هیچ خردمندی برای دنیایی با این ویژگی ها آه نمی کشد. جابر بن عبدالله می گوید: به خدا سوگند از آن زمان به بعد هرگز دنیا بردلم خطور نکرد.^{۳۹}

امیرمؤمنان علیه السلام در این حکمت ارزش دنیا و ارزشمندی انسان را به گونه استدلالی تبیین کرد تا همواره انسان در مسیری گام بردارد که بر بهایش افزوده شود. این نگاه، انسان را برای یافتن جایگاه بهتر در بهشت به تلاش های خالصانه وامی دارد و چنین انسانی کم کاری نمی کند و بدون منت به دیگران کمک می کند زیرا می داند که بهایش بهشت است و هرگونه بی توجهی سبب کاهش مقام او در سرای جاویدان خواهد شد. مسئولیت های اجتماعی را برای رضای خدا بر عهده می گیرد و از هر گونه هیاهو و تبلیغات و نام و شهرت پرهیز می کند تا یاری رساندش نیز در دفتر حضرت دوست ثبت شود. این است نگاه علی (علیه السلام) به دنیا: ساختن دنیایی زیبا و به دور از اضطراب در مسیر آخرت

پیام ها:

۱- رفتار بهتر در دنیا نیازمند شناخت حقیقت انسان و دنیاست

۲- تبیین حقیقت های معنوی با تمثیل های محسوس ماندگارتر است.

۳- ارزش بخشیدن به انسان راهی برای انسانی زیستن اوست.

مَنْهُوَ مَنْ لَا يَشْبَعَانِ طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ دُنْيَا

دو سیری ناپذیرند که هرگز سیر نمی شوند

واژه

منهوم: از ن ه م ، پرخوری که هیچ وقت سیر نمی شود.

توضیح:

این حکمت با اندکی تفاوت ، از پیامبر صلی الله علیه و آله^{۴۰} و امام صادق علیه السلام^{۴۱} نقل شده است که در آن ها «طالب مال» به جای «طالب دنیا» آمده است. بازگو شدن همین مفهوم به وسیله معصومین ، بیانگر اهمیت توجه به این دو موضوع است.

دانش سیری ناپذیر

علم غذای روح است و روح وقتی غذای خود را دریافت می کند ، مجددا نیازمند معلومی دیگر است تا اشباع شود. از این رو افرادی که در پی علم هستند و جان آنان با علم آمیخته شده است همواره در حال حل کردن مجهولی جدید هستند و هر مجهولی که برایشان حل شود ، مجهول دیگری برایشان پدید می آید. در طول تاریخ بسیاری از مطالبی که امروز برای ما معلوم است برای پیشینیان ما نامعلوم بوده است. مثلا پرواز انسان در آسمان، صحبت کردن با یکدیگر از کیلومترها دورتر، تبیین فقهی مسائل جدید مانند بیمه و بانک و .. ، تفسیر علمی آیات قرآن با دانش های بشری و مواردی از این دست روزگاری از مجهولات بشر بوده است . اما با این که معلومات بشر بسیار بیشتر از گذشتگان است ولی عطش فهمیدن معلومات جدید در میان عالمان همواره وجود دارد. لحظات پایانی عالمانی که در دانش سرآمد بوده اند ، نشان می دهد که حتی در بستر بیماری هم در جستجوی دانش بوده اند.

دنیای سیری ناپذیر

ویژگی دنیا و ثروت هم همین گونه است . دنیاداران و ثروتمندان نیز برای یافتن ثروت جدید حریص هستند. دنیاخواهان مانند کسانی که مریضی عطش دارند، هر چه بیشتر از دنیا بهره مند شوند، باز هم بیشتر از دنیا را می خواهند. سعدی – شاعر بلند آوازه ایران – حکایتی از دیدار خود با بازرگانی را نقل می کند که برای سعدی در جزیره کیش تا پاسی از شب از ثروت های فراوان خود در گوشه و کنار جهان داستان سرایی کرد و آن گاه از تصمیم نهایی خود برای سفری گفت که از ایران شروع می شد و در چین و روم و هندوستان و حلب و یمن ادامه می یافت و آن گاه قصد استراحت داشت. تصویر چنین مسافرتی در روزگار سعدی برای بازرگانی که احتمالا در سن کهنسالی بوده است، نشان دهنده حریص بودن اوست از این رو سعدی گفتگوی خود با بازرگان را با دو بیت شعر پایان برده است:

آن شنیدستی که در اقصای غور

۴۰ مجموعه ورام، ج ۱ ص ۱۶۳

۴۱ مشکاه الانوار ص ۲۷۷.

بار سالاری بیفتاد از ستور

گفت چشم تنگ دنیا دوست را

یا قناعت پر کند یا خاک گور^{۴۲}

حکایتی که سعدی در ساختار داستان نوشته است، ترجمان حکمت امیرمؤمنان علیه السلام است که دنیاجویان از جست-
وجوی دنیا سیر نخواهند شد.

تکمیل:

همین روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که در ادامه آن تذکری زیبا برای تداوم دانش پژوهی
وجود دارد. پیامبر خدا فرمودند: دو آزمندند که سیر نمی‌شوند: طالب دنیا و طالب علم. پس هر که از دنیا به آنچه خداوند
برایش روا شمرده است، بسنده کند، به سلامت می‌ماند و هر که آن را از غیر حلالش به دست آورد، نابود می‌شود، مگر
آن که توبه کند یا برگردد^{۴۳} و هر که علم را از اهلش فراگیرد و به علم خویش عمل کند، نجات می‌یابد و هر که مرادش
از [تحصیل] علم [رسیدن به] دنیا باشد، همان دنیا بهره اوست [و در آخرت، نصیبی ندارد].^{۴۴}

بنابر این برای رسیدن به دارایی و دانش ماندگار باید راه صحیح را پیمود و در غیر این صورت دنیا و دانش آن سودمند
نخواهند بود

پیام‌ها:

- ۱- علم غذای روح و مال و ثروت غذای جسم است و در هر دو باید دقت کرد
- ۲- سیری ناپذیری روح و جسم نیازمند اتصال به معدن بی پایان الهی است تا سیراب شوند.

۴۲ کلستان سعدی، باب سوم، حکایت ۲۱.

۴۳ (۱) توبه کند و از ظلم به مردم باز ایستد. احتمال دارد تعبیر «أو یراجع» که در متن عربی آمده، تردیدی از سوی راوی باشد.
احتمال هم دارد «أو» واو تفسیری باشد؛ یعنی توبه کند و از خطاها و گناهانش دست بکشد. احتمال هم دارد که به صیغه مجهول باشد؛
یعنی خداوند با فضل خود، او را بازگرداند.

۴۴ دنیا و آخرت از نگاه قرآن و حدیث، ج ۱ ص ۲۶۱ ح ۳۷۱ به نقل از الکافی ج ۱ ص ۴۶ ح ۱.

وَ سُئِلَ مَنْ أَشْعَرُ الشُّعْرَاءِ فَقَالَ عِ إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حَلْبَةٍ تُعَرَفُ الْغَايَةُ عِنْدَ قَصَبَتِهَا فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ فَالْمَلِكُ الضَّلِيلُ

واژه‌ها:

حَلْبَةٌ: گروهی از اسبان که با هم مسابقه می‌دهند

قصب: نی، در قدیم سه نی را با سه رنگ مشخص می‌کردند و بر نقطه دوری می‌گذاشتند و نفرات اول تا سوم در مسابقه معلوم می‌شدند.

ضلیل: گمراه، گناهکار، آواره و حیران

توضیح:

امیرمؤمنان علیه السلام در ماه رمضان افطاری می‌دادند و پس از افطار چند نفر از جمله ابوالاسود دُئلی با هم گفتگو می‌کردند. امیر علیه السلام موضوع گفتگوی آنان را پرسید و آنان پاسخ دادند که در باره قوی‌ترین شاعران بحث می‌کنیم و به نظر ما فلان شخص از همه تواناتر است. حضرت سخن آنان را نپذیرفت و فرمود: باید شاعران در یک میدان مسابقه دهند تا شاعرترین آنان معلوم شود و گر نه کسی بهترین شاعر است که از روی رغبت و ترس شعر نسروده باشد. یعنی شعر گفتن ذاتی اوست و نیازمند تهدید و تشویق نیست تا برای بزرگان شعر بگوید. از حضرت پرسیدند مرادتان چه کسی است؟ حضرت فرمودند: الملك الضلیل ذوالقروح؛ فرمانروای آواره زخم خورده^{۴۵} از حضرت پرسیدند: منظورتان امرؤالقیس است؟ و حضرت پاسخ دادند: آری

پادشاه گمراه یا آواره؟

امرؤالقیس از اشراف و بزرگان نامدار عصر جاهلیت است که اشعار وی یکی از هفت‌گانه‌های آویخته شده بر دیوار کعبه بوده است.^{۴۶} او حدود یک قرن پیش از اسلام می‌زیست. از نظر صفات اخلاقی فردی زشت رفتار بود و در می‌گساری و زن‌بارگی تا جایی پیش رفت که پدرش او را از خود راند. اما پس از مرگ پدر توانست در میان قبیله کنده جایگاهی پیدا کند و به عنوان ریاست قبیله با قاتلان پدر نبرد کند. برخی ضلیل را به معنای گمراه ترجمه کرده‌اند و برخی آن را آواره دانسته‌اند که به خاطر ناامیدی از دست یافتن به معشوقه‌اش در بیابان‌ها آواره شد. به هر روی هر دو ترجمه با روحیات وی سازگار است. احتمال هم دارد نام هنری وی بوده باشد.

برتر دانستن شعر امرؤالقیس

در این حکمت دو نکته زیبا نهفته است: نخست آن که ارزیابی سخن، رفتار و آثار دیگران نیازمند معیار است. و بر اساس معیار، سنجش صحیح صورت می‌گیرد. در اینجا نیز وقتی دیگران بر اساس سلیقه، شاعری را تعیین کردند، امیر مؤمنان علیه السلام، فرمودند تمامی شاعران در یک میدان نتاخته‌اند تا پیروز میدان معلوم شود. چرا که برخی شاعران غزل

۴۵ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص ۱۵۴.

۴۶ هفت شاعر نامدار عرب، قصیده‌های فاخری سروده بودند و در دوران پیش از اسلام به عنوان آثاری ماندگار در ادبیات عرب بر دیوار کعبه نصب شده بود. معروف به معلقات سبعة

سرایند و برخی قصیده و برخی مثنوی و بنابر این برای شاعران باید معیاری مشخص در نظر گرفت تا منصفانه در باره آثار آنان ارزیابی کرد.

دومین نکته، آزاد اندیشی امیرمؤمنان علیه السلام است که به راحتی شاعری مانند امرؤ القیس را سرآمد شاعران معرفی کرد. زیرا وی از جهت اخلاقی و رفتاری در میان همگان سابقه نیکویی نداشت و امام با جدا کردن سابقه اخلاقی وی از دانش ادبی او، شعر او را ستایش کرد.

پیام‌ها:

۱. قضاوت دیگران باید با معیاری عادلانه صورت پذیرد
۲. ستایش از آثار و سخن دیگران به معنای تایید تمامی سخنان و رفتار ایشان نیست.

مَا لِلْبَيْنِ أَدَمَ وَ [الْفَخْرِ] الْفَخْرُ أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ وَ لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ

آدمیزاد را چه به فخر فروشی؟ آغازش نطفه‌ای است و فرجامش مرداری. نه می‌تواند خود را روزی دهد و نه می‌تواند جلو مرگ خویش را بگیرد.

واژه‌ها:

فخر: ادعای بزرگی و عظمت،

نطفه: آب کم، قطره، اندکی رطوبت

جیفه: لاشه بد بو

حتف: مرگ طبیعی

توضیح

حضرت در این حکمت به انسان تذکر می‌دهد که علیرغم برتری‌هایی که احساس می‌کند نباید به دیگران مباهات کند و آن گاه با بیان آغاز و انجام انسان، ریشه فخر فروشی به دیگران را می‌زدایند. افرادی که فخر فروشی می‌کنند دو گونه اند: گاه به آنچه در وجودش دارد مباهات می‌کند مانند چهره زیبا، تبار عالی، بیان و قلم شایسته، سواد بیشتر و گاه به چیزهایی مباهات می‌کند که در وجود انسان نیست مانند ثروت و دارایی و پست و مقام و قبیله و کشور. مانند مثل مشهوری که می‌گوید: من آنم که رستم بود پهلوان و یا گذشته ما چنین و چنان بود. سابقه خوب، بسیار خوب است ولی نه برای مباهات کردن بلکه سابقه نیکو باید نردبانی برای پیشرفت باشد.

حال حضرت در این حکمت منشأ فخر را برای هر دو گروه بیان فرمودند. کسانی که به آنچه در وجودشان دارند، تفاخر می‌کنند باید منشأ خلقت خود را به یاد آورند که آب اندک و بی ارزشی به نام نطفه بودند و پایان زندگی شان هم لاشه بدبویی به نام جیفه است.

و کسانی هم که به چیزهایی مباهات می‌کنند که در وجود انسان نیست و به خاطر ریاست و ثروت و وابستگی شهر و کشور خود را از دیگران برتر می‌دانند باید بدانند که روزی و مرگ در اختیار خداست. هنگامی که کودک خردسال بودند، روزی شان تامین شده بود و هنگامی که در اوج شهرت قرار دارند هم نمی‌توانند مرگ را از خود دور کنند بنابراین به ثروت زیاد و مقام والا نباید مباهات کرد. و لا یرزق نفسه؛ و لا یدفع حتفه.

ثروتمندان و مسئولینی که پیرو امیرمؤمنان علیه السلام هستند، ثروت و مقام را مایه فخر نمی‌دانند بلکه عرصه ای برای خدمت کردن می‌دانند.

نکته لطیفی که در این حکمت وجود دارد ظرافت در فروپاشی توهم فخر فروشی است که حضرت منشأ خلقت را نطفه‌ای دانست که هم اندک است و هم کم ارزش زیرا مرحله قبل از دمیدن روح است و سر انجام آدمی هم بدبویی است؛ حال حضرت چه زیبا ما را از فخر فروشی و برتری طلبی بر دیگران باز داشته است: ابتدا آب کم ارزش و انتها مردار بد بو.

پیام‌ها:

۱- زدودن خصلت‌های بد به وسیلهٔ تبیین شفاف: تعبیر جیفه برای مرگ زیباست زیرا انسان با افراد زشت می‌تواند همسفر باشد ولی با بدبو نمی‌تواند.

۲- زندگی و روزی دست انسان نیست پس بهتر است با آن‌که روزی و مرگ در اختیار اوست بپیوندد.

مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنُهُ الْمَشْتُومُ عَبْدُ اللَّهِ

زبیر همیشه از ما اهل بیت بود تا زمانی که فرزند نامبارکش، عبدالله بزرگ شد

واژه‌ها:

اهل: خانواده، خویشان، وابستگان

البیت: خانه

اهل البیت: در اینجا یعنی خاندان نبوت

مشتوم: نامبارک، بدیمن، نگون‌سار

توضیح:

حکمت ۴۵۳ نهج البلاغه یکی از عبرت‌آموزترین حکمت‌های نهج البلاغه است. ماجرای صحابه پر سابقه‌ای که سرانجام در برابر علی علیه السلام ایستاد. امیر مؤمنان علیه السلام در این سخن زبیر را در زمره اهل بیت می‌داند. اهل یعنی خاندان و وابستگان و بنا بر آن که مضاف الیه اهل چیست، معنایش متفاوت می‌شود. گاهی اهل خانه فلانی گفته می‌شود که معنایش شخصیت حقیقی اوست به معنای همسر و فرزندان و گاه اهل خانه علم گفته می‌شود که منظور خاندانی است که به گونه‌ای با دانش ارتباط دارند. در این حکمت «البیت» خاندان نبوت است یعنی کسانی که به گونه با پیامبری و نبوت ارتباط دارند. احتمال دارد شخصی فرزند امام باشد ولی از اهل بیت نبوت نباشد و فردی از خاندان ائمه نباشد ولی به خاطر ارتباطی که با آموزه‌های پیامبر دارد از اهل بیت نبوت خوانده شود. مانند سلمان و ابوذر که درباره هر دو بزرگوار منا اهل البیت گفته شده است و یا سعد الخیر که از خاندان اموی بوده است ولی امام باقر علیه السلام او را از اهل بیت علیهم السلام خوانده‌اند. حال امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: زبیر در زمره ما خاندان نبوت بود تا زمانی که فرزند نامبارک او عبدالله بزرگ شد و او هم تحت تأثیر پسر قرار گرفت و در مقابل علی علیه السلام ایستاد.

زبیر کیست؟

زبیر پسر عمه پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام و داماد ابوبکر بود، چهارمین یا پنجمین نفری است که به رسول خدا ایمان آورد. شجاع و سرشناس و در تمام جنگ‌ها همراه پیامبر بود و بارها مجروح شد، پس از رحلت پیامبر هم با خلیفه اول بیعت نکرد. جزو یاران ویژه و خاص امیر مؤمنان علیه السلام بود. بنابر برخی روایات در مراسم تدفین مخفیانه حضرت زهرا (سلام الله علیها) حاضر شد. یکی از اعضای شورای شش نفره خلیفه دوم بود که به نفع امام علیه السلام کناره گرفت. پس از قتل عثمان هم با امام علیه السلام بیعت کرد ولی چون به مقام و ریاست نرسید و امتیازات دوره عثمان را هم از دست داد به تحریک فرزندش عبدالله مقابل امیر علیه السلام ایستاد و در جنگ جمل شرکت کرد اما پس از گفتگوی امیر مؤمنان علیه السلام با وی از جنگ کناره گرفت ولی به دست جرموز ترور شد.^{۴۷}

۴۷ دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام ج ۴ ص ۵۲۳.

شخصیت عبدالله بن زبیر

عبدالله فرزند زبیر، نخستین پسر از مهاجرین مکه است که در مدینه و در منطقه قبا متولد شد. نام مادرش اسماء دختر ابوبکر و خواهر عائشه است. عبدالله وقتی در سال اول هجرت متولد شد کودک را به رسول خدا صلی الله علیه و آله دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله کام او را با خرمایی که تبرک کرده بود، برداشت. عبدالله بسیار اهل نماز و روزه بود. شجاع، تیزهوش و سخنور بود و در عین حال حسود، ستیزه‌جو، بد اخلاق هم بود. عبدالله با امام علی علیه السلام بسیار دشمن بود و نسبت به خاندان اهل بیت شدیداً کینه می‌ورزید.

در برخی گزارش‌ها عائشه به عبدالله بن عمر می‌گوید چرا من را از شرکت در جنگ جمل نهی نکردی؟ عبدالله بن عمر پاسخ داد: دیدم عبدالله بن زبیر بر تو چیره شده است و تو هم مخالفتی نمی‌کنی. در هنگام جنگ جمل هم پیوسته کنار شتر خاله‌اش عائشه می‌گردید و او را بر ادامه نبرد تحریک می‌کرد و سرانجام به شدت مجروح شد و امیر مؤمنان علیه السلام، به درخواست عائشه او را عفو کرد. عبدالله بعد از مرگ معاویه با یزید بیعت کرد و از سال ۶۵ تا ۷۳ که به دست حجاج کشته شد در مکه خلافت ساختگی خود را اعلام کرد و برخی مناطق یمن و خراسان و عراق هم از او تبعیت کردند.^{۴۸}

پیام‌ها:

- ۱- انسان در لحظه لحظه عمرش نیازمند عنايات الهی است.
- ۲- خصوصیات اخلاقی در مسائل اعتقادی و ولایی مؤثر است. عبدالله به نماز و روزه شهرت داشت ولی حسادت و بداخلاقی و ستیزه جویی بر او چیره آمد.
- ۳- علاقه به فرزند نباید بیشتر از علاقه ما به خداوند باشد.

الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ

توانگری و فقر (واقعی) پس از عرضه اعمال به پیشگاه خداوند معلوم می شود.

واژه ها:

غنی: بی نیازی، بسندگی

فقر: نیاز، احتیاج

توضیح:

حکمت ۴۵۲ نهج البلاغه جمله کوتاه و پرمعنایی است. دو مفهومی که همواره کاربرد دارد: فقر و غنی، نیازمندی و بی نیازی، بیچارگی و توانگری، گدایی و ثروتمندی.

به راستی چه کسی توانگر است؟ چه کسی می تواند بگوید من بی نیازم؟ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود هیچ کس پیش از قیامت و عرضه اعمالش به پیشگاه الهی نمی تواند ادعای بی نیازی و نیازمندی کند.

حکم مستوری و مستی همه بر خاتمت است

کس ندانست که آخر به چه حالت برود

حقیقت فقر و غنی

گوهر معنایی فقر، فاصله افتادن بین عضو یا غیر عضو است. ستون فقرات نیز به خاطر فاصله ای که میان مهره ها وجود دارد، فقرات نامیده می شود. گدا و یا فقیر در عرف جامعه هم به کسی گفته می شود که بین او و پول فاصله افتاده باشد. وقتی میان جامعه و فرهنگ فاصله افتد، فقر فرهنگی شکل می گیرد. بنابر این در تمامی موارد گونه ای فاصله وجود دارد که نیازمند کم شدن فاصله و یا حذف آن است.

در مقابل فقر غنی است به معنای بی نیازی است. غنی با ثروت متفاوت است. بنابر این احتمال دارد کسی ثروتمند باشد ولی هم چنان چشم طمع به اموال دیگران بیندازد و یا به آنچه دارد بسنده نکند و حرص افزونی پیدا کند در این صورت نیازمند پول و ثروت و مقام است. چنین شخصی ثروتمند است ولی غنی نیست.

گونه های فقر:

فقر را چندگونه می توان تقسیم کرد، بر اساس جنس نیاز: فقر مادی و فقر فرهنگی. یعنی چنانچه شخص نیازمند مادیات مانند پول و خانه و... باشد، فقر مادی نامیده می شود و چنانچه رفتاری خلاف هنجارهای دینی و عرفی از شخصی سرزند و نیازمند یادگیری مسائل فرهنگی باشد، فقر فرهنگی است.

فقر بر اساس منشأ پیدایش آن نیز تقسیم می‌شود: فقر برخاسته از تنبلی، فقر کسالت است. فقر برخاسته از زور و فشارهای دیگران را فقر استضعاف نامیده اند. چنانچه بر اساس خشکسالی، افراد فقیر شوند، فقر طبیعت است. فقر برخاسته از تنبلی همواره نکوهش شده است.

فقر بر اساس چشم‌داشت هم قابل تقسیم است. گاه نیازمند مردم هستیم و گاه نیازمند خدا که فقر الی الله نامیده می‌شود. فقر الی الله بر خلاف نیاز به مردم بسیار پسندیده است؛ زیرا شخص باید فقر مطلق خود را احساس کند و از سویی غنای مطلق حضرت حق را در نظر بگیرد و آن گاه با تمام وجود خود را وابسته به خدا بداند به گونه‌ای که لحظه‌ای تصور جدایی از خدا برایش ممکن نباشد.

فقر و غنی در متون دینی:

فقر و غنی در قرآن و روایات گاه نکوهش و گاه ستایش شده اند. البته به نظر می‌رسد مطلق فقر ستایش نشده است بلکه بیشتر نکوهش شده است تا جایی که فقر آدمی را در آستانه کفر قرار می‌دهد.^{۴۹} و مؤمن از فقر می‌هراسد چرا که از دین‌داری در شرایط فقر مطمئن نیست.^{۵۰} در قرآن کریم فقر و غنا به زیبایی کنار هم نشسته اند. غنای پروردگار در کنار فقر مطلق موجودات: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^{۵۱} ای مردم، شما باید نیازمندان به خدا، و خداست بی‌نیاز و ستوده» و «وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ»^{۵۲}؛ و خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندید» بنابر این نیازمندی به خدا، حقیقت وجود آدمی است و چنانچه انسان این حقیقت را دریابد، مطابق آفرینش خود گام برداشته است.

نکته زیباتر آن که حس بی‌نیازی و نیازمندی واقعی در چگونگی ارتباط انسان با خداوند، تعریف می‌شود. برای همین رسول عزیز صلی الله علیه و آله به خداوند عرضه می‌داشت:

«اللَّهُمَّ أَغْنِنِي بِالْإِفْتِقَارِ إِلَيْكَ، وَلَا تُفْقِرْنِي بِالْإِسْتِغْنَاءِ عَنْكَ»

«بار خدایا! با نیازمندی به خودت مرا بی‌نیاز گردان و با بی‌نیازی از خودت مرا نیازمند مگردان»

جمله پیامبر خدا با حکمت ۴۵۲ نهج البلاغه متناسب است زیرا در هر دو سخن، فقر و غنی با آنچه در تصور مردم است، متفاوت است.

از این رو اهل بیت علیهم السلام هر گونه فقر و یا غنایی را درخواست نمی‌کردند، بلکه فقر و غنایی را می‌پسندیدند که در مسیر الهی استوارشان دارد:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ غِنًى يُطْغِنِي، وَفَقْرٍ يُنْسِينِي^{۵۳}

۴۹ الکافی: ج ۲، ص ۳۰۷ ح ۴

۵۰ ربیع الأبرار، ج ۴ ص ۲۴۲

۵۱ سوره فاطر آیه ۱۵.

۵۲ سوره محمد آیه ۳۸.

۵۳ نهج الذکر، ج ۳، ص ۵۱۰

بار خدایا! به تو پناه می‌برم از بی‌نیازی‌ای که مرا به سرکشی وا دارد، و از نیازی که مرا به فراموشی [از تو و یاد تو] بکشانند

در جمع بندی مطالب باید گفت: علی علیه السلام آشکار شدن حقیقت فقر و غنا را در سرای آخرت می‌داند زیرا چه بسا شخصی مدعی فقر الی الله باشد و همین احساس نیاز به خدا را پسندیده بداند ولی در سرای آخرت معلوم می‌شود که حتی همین فقر الی الله برای دست یافتن به مقام معنوی بوده است تا در دل مردمان نفوذ کند و یا زاهدانه زندگی کردن برخاسته از تنبلی بوده باشد که نزد پرودگار نکوهیده است و یا احساس بی‌نیازی از مردمان نه تنها ستوده نبوده است بلکه او را به طغیان و سرکشی وا می‌دارد. بنابر این باید همواره به خدا توجه داشت و از ادعای فقر و غنی دست شست زیرا بعید نیست که بر اساس بی‌دقتی در نیت‌ها، تمام صبوریه‌ها و ناملایمته‌ها در پیشگاه الهی بی‌ارزش شود.

پیام‌ها:

۱. فقر و غنا هر دو خطرآفرین است و باید مراقب بود
۲. فقر و غنی با رابطه انسان با خداوند نسبت مستقیم دارد.
۳. زندگی مؤمنانه میان خوف و رجاست تا به یأس و سرکشی نینجامد.

زُهِدْكَ فِي رَاغِبٍ فَيْكَ نُقْصَانُ حَظٍّ وَ رَغْبَتُكَ فِي زَاهِدٍ فَيْكَ ذُلٌّ نَفْسٍ

بی میلی‌ات به کسی که خواهان توست، کم بهره‌گی است و گرایش بدان که تو را نخواهد، خوار ساختن گوهر جان است.

واژه‌ها:

زهّد: ناخواهانی، روی گرداندن از چیزی به خاطر کوچک شمردن آن، ترک میل، چیز اندک

رغب فی: خواهان چیزی شدن، گرایش داشتن به چیزی

حظ: بهره، نصیب، سهم

توضیح:

حکمت ۴۵۱ یکی از اصول معاشرت با یکدیگر را بیان می‌فرماید. چگونه باید رفاقت کرد؟ از نگاه دینی رفاقتی شایسته است که یاد خدا در آن آشکار باشد. با کسی باید دوست بود که دیدنش، انسان را به یاد خدا می‌اندازد و از گناه باز می‌دارد. اما چگونه باید با همین انسان‌های مؤمن دوست شد؟ حضرت در این حکمت به اصل مهمی اشاره فرمودند و آن لزوم محبت دو سویه برای ایجاد رابطه دوستی است. از این رو حضرت دو شاخص برای ارتباط با دیگران را بیان کردند:

شاخص برقراری ارتباط با دیگران

طرح دوستی با دیگران به معنای نادیده گرفتن شخصیت انسانی نیست و انسان به بهانه نیکو بودن طرف مقابل، حق ندارد عزت نفس خود را پایمال کند. علی علیه السلام برای سودمند بودن روابط و پرهیز از خوار شدن فرمود:

۱. رعایت سود و عزت:

زندگی مادی و معنوی نیازمند ارتباط داشتن با دیگران است. حال اگر شخصی که در مسائل دنیایی و یا آخرتی پیشتاز است برای دوستی کردن اقدام کند باید آن را غنیمت شمرد تا از رابطه با او بهره مند شد. چنین رفاقتی عزتمندانه و سودمند است. اما اگر نسبت به ابراز محبت دیگران بدون دلیل، سرد برخورد شود، کم‌خردی انسان را نشان می‌دهد زیرا دوستی با انسان‌های موفق سبب فزونی خرد و توان آدمی است. حتی اگر کسانی که ابراز علاقه می‌کنند چندان سودمند هم نباشند ولی به گونه‌ای با همین رابطه احترام میان افراد بیشتر شود، باید از آن استقبال کرد. امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که تو را گرمی داشت، او را گرمی بدار و هر که تو را خوار شمرد، خودت را از او منزّه و بر کنار بدار.^{۵۴} تنها در صورتی نباید به محبت دیگران توجهی کرد که رابطه با آنان سبب گناه و خواری انسان شود.

۲. پرهیز از زیان و ذلت

دومین شاخص برای طرح دوستی با دیگران، دوری از ذلت است. زیرا وقتی طرف مقابل هر چند مؤمن و شایسته باشد ولی به انسان علاقه ای نشان ندهد سبب از دست دادن گوهر جان آدمی خواهد شد که بسیار ارزشمند است. بنابر این

حتی برای رسیدن به مقامات بالایی معنوی نباید ارزش انسان نادیده گرفته شود. مقامات معنوی سبب فزونی ارزش انسان خواهد شد و چنانچه در راه رسیدن به آن انسانیت انسان خدشه دار شود، رسیدن به مقام معنوی هم ناممکن خواهد بود. حال در مسائل دنیوی به مراتب زیان بارتر است زیرا انسان گوهر وجودی خود را از دست می‌دهد تا دنیایی را به دست آورد که در برابر گوهر او به مراتب کم ارزش تر است.

الهی مهربونی هر دو سر بی که یک سر مهربونی درد سر

مفهوم زهد و رغبت

امیر علیه السلام در این حکمت از دو مفهوم زهد و رغبت استفاده کردند. زهد در اصل به چیز کم گفته می‌شد که به راحتی از آن گذشت می‌کردند. برای نمونه انسان به سکه ۵۰ تومانی توجه نمی‌کند ولی اگر همان سکه طلا باشد، رغبت به آن زیاد است زاهد کسی است که دلفریبی‌های دنیا را در برابر دلبری‌های آخرت ناچیز می‌داند و در نتیجه آن چیزی که برای دیگران فوق العاده ارزشمند است برای او بی ارزش است. از این رو از مادیات چشم می‌پوشد تا جانی فربه یابد. دومین مفهوم به کار رفته در این حکمت رغبت است که اصل آن «رغب» است که با توجه به حرف همراه آن دو معنای متضاد دارد. رغب همراه با «فی» به معنای طلب کردن و خواستن است و اگر رغب با «عن» همراه شود به معنای اعراض و دوری است.

پیام‌ها:

۱. در انتخاب دوستی‌ها باید فرصت شناس بود
۲. رابطه با دیگران معادله‌ای است که همواره باید درست محاسبه کرد.

مَا مَزَحَ امْرُؤٌ مَزْحَهُ إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً

هیچ انسانی شوخی ای نکرد، مگر این که پاره‌ای از عقل خود را دور انداخت.

واژه‌ها:

مزح: شوخی کردن، خوش طبعی

مج: بیرون انداختن چیزی از دهان

توضیح: حکمت ۴۵۰ نهج البلاغه، نکوهش مزاح یا چون شوخی کردن است، ولی با بررسی مفهوم شوخی منظور این حکمت بهتر تبیین می‌شود.

مفهوم شوخی

در کنار این حکمت، روایاتی وجود دارد که بر شوخ طبعی سفارش کرده اند. برای نمونه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: «المؤمنُ دَعِبٌ لَعِبٌ، والمُنافقُ قَطِبٌ غَضِبٌ»^{۵۵}؛ مؤمن شوخ و شنگ است و منافق اخمو و عصبانی «

و یا در سخن دیگری از راه امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: هیچ مؤمنی نیست جز این که در او «دُعابه» هست. عرض شد دُعابه چیست؟ فرمود: شوخی^{۵۶}

بنا بر این روایات نه تنها شوخی کردن نکوهیده نیست بلکه به عنوان خصلت نیکوی مؤمن شناخته می‌شود تا جایی که از منافق بازشناسانده شود. پس باید گفت حکمت نهج البلاغه نیز هر گونه شوخی کردنی را نکوهش نکرده است بلکه گونه خاصی از شوخی کردن مانند تمسخر دیگران، دروغ گفتن در شوخی و یا زیاد شوخی کردن شایسته نیست که با سایر روایات اهل بیت علیهم السلام هم سازگار است.

رابطه میان شوخی و عقل

در حکمت ۴۵۰ با توجه به کلمه «مزحه» که مفعول مطلق تاکید می‌کند حتماً و یقیناً پاره ای از عقلش کم می‌شود. حضرت امیر علیه السلام کلمه «مَجَّ» به معنای آب از دهان بیرون ریختن را برای آن مقداری از عقل که با هر شوخی به بیرون پرتاب می‌شود، استعاره آورده است.

حال چه رابطه‌ای میان شوخی نابجا و کم شدن عقل هست؟ در شوخی انسان به واقعیت و سیر منطقی مسائل توجه ندارد، و غیر ممکن را در شوخی ممکن می‌پندارد. اگر شوخی کردن روش همیشگی انسان باشد، آهسته آهسته تفکر عقلانی کنار می‌رود. برای نمونه گاه خواندن مطالب طنز در کتاب و شبکه اجتماعی به عنوان یک رویه ادامه پیدا می‌کند، طولی نخواهد کشید که شوخی را برای چنین فردی صورت واقعی می‌گیرد. گاه مطالبی بسیار سبک که دروغ بودن آن

۵۵ تحف العقول، ص ۴۹.

۵۶ الکافی ج ۲ ص ۶۶۳ ح ۲.

آشکار است از سوی افراد شوخ طبع پذیرفته می‌شود زیرا عقل کارکرد خود را از دست داده است و توانایی تشخیص مطالب درست و نادرست را ندارد. بنا بر شوخی به جا، متناسب و به اندازه نیکوست ولی هر شوخی‌ای پسندیده نیست.

پیام‌ها

۱. مخاطب، زمان و مکان شوخی کردن را در نظر بگیریم
۲. شوخ طبعی اندازه دارد
۳. در هر حالتی باید خردورزی را تقویت کرد.

مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَاتُهُ

هر که خویشتن را ارج نهد خواسته‌هایش در نزد او بی‌ارج گردد.

واژه‌ها:

کَرُمٌ: ارجمند شد، گرامی شد. نفیس شد

هانت: از ریشه هون یعنی خوار شدن، حقیر شدن، ذلیل شدن

شهوة: خواهش، شوق نفس در به دست آوردن لذت و منفعت.

توضیح

رابطه میان خواهش‌های نفسانی و ارزشمندی انسان نیازمند شناخت مفاهیم حکمت و کارکرد کرامت انسانی است.

مفهوم شناسی:

امیر مؤمنان علیه السلام در این حکمت رابطه‌ای منطقی میان شرافت جان و خواسته‌های نفس بر قرار کرده‌اند. یعنی انسان‌های شریف و با شخصیت به طور طبیعی می‌توانند خواهش‌های نفسانی خود را مراقبت کنند.

مفهوم کرامت، به معنای شریف، نفیس و با ارزش است. برای نمونه به جواهرات، «کریمه» گفته می‌شود و یا مردی که فرزندان شریف، بزرگوار و ارزشمندی دارد، کریم نامیده می‌شود. زمین حاصلخیز را «ارض مکرّمه» نامند. پس کرمّت نفسه یعنی کسی جانش برایش با ارزش است و شخصیت دارد.

هَوْن به معنای خواری و ذلت است. اما وقتی به عملی نسبت داده می‌شود مانند همین حکمت که به شهوت نسبت داده شده است به معنای سبک شمردن، آسان شدن و بی اهمیت دانستن است. هانت علیه شهواته یعنی خواسته‌ها و خواهش‌هایش کم اهمیت می‌شود بی‌ارزش می‌شود.

بنابر این هر چه جان انسان ارجمندتر شود تمایلات نفسانی او کمتر می‌شود و در نتیجه خواهش‌هایی که برای دیگران مهم است برای انسان‌های ارزشمند کم اهمیت است.

کارکرد شناسی:

ارزشمندی و کرامت چه اثری بر اندیشه و رفتار دارند؟ در متون دینی است ارزشمندی هر چیزی کارکردی مشخص دارد. برای نمونه وقتی دین نزد کسی ارزشمند شود دنیا نزد او بی‌اهمیت می‌شود^{۵۷} و در نتیجه دنیای خود را فدای دین خواهد کرد. نمونه دیگر کسی که مال و ثروت برایش ارزشمند شود مردم برای او بی‌اهمیت و بی‌ارزش می‌شوند.^{۵۸} در نتیجه از هر راهی ثروت اندوزی می‌کند و حرف و حدیث مردم برایش ارزشی ندارد و حاضر نیست برای حفظ آبرویش هزینه

۵۷ غررالحکم، ج ۸، ۸۶۰.

۵۸ غررالحکم ج ۸، ۸۶۳.

کند. کارکرد کرامت نفس یا همان کرامت جان نیز محدود به حکمت ۴۴۹ نیست. در سخنی منسوب به امیرمؤمنان علیه السلام میان کرامت جان و گناه رابطه مستقیم است به گونه‌ای که هر که برای خودش شخصیت و احترام قائل باشد آن را با معصیت بی‌ارزش نمی‌کند.^{۵۹} و یا کرامت نفس سبب خردی و ناچیزی دنیا در چشم انسان با کرامت خواهد شد.^{۶۰}

حکمت ۴۴۹ در حقیقت کلید واژه‌ای است که جایگزین تذکرات پی در پی شده است. یعنی امیرمؤمنان به جای آن که یکایک گناهان و اشتباهات را نام ببرد و از انسان بخواهد تا گناه نکند، دنیا طلب نباشد، کارهای سبک و بی‌ارزش انجام ندهد، لودگی نکند و.... یک کلید واژه اساسی یاد داد که: ارزش خودش را بشناس در آن صورت خودش را کوچک نمی‌کند. بنابر این کسی که این حکمت در جاننش بنشیند، برای به دست آوردن خواسته‌هایش، ارزش خودش را زیر پا نمی‌گذارد.

اینجاست که مفهوم برخی رفتارها و گفتارهای امیر مؤمنان برای ما معنا پیدا می‌کند:

وَاللّٰهُ لَوْ اَعْطٰتِ الْاَقَالِیْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ اَفْلَاکِهَا عَلٰی اَنْ اَعْصِیَ اللّٰهُ فِیْ نَمَلَةٍ اَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِیْرَةٍ مَا فَعَلَتْهُ^{۶۱}

به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمان‌های آن‌هاست به من دهند تا با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای خدا را نافرمانی کنم چنین نخواهم کرد.

مفهوم این سخن امیر علیه السلام را به خوبی در نمی‌یابیم زیرا در نگاه ما گرفتن دانه‌ای از مورچه در برابر به دست امکانات فراوان، اشکالی ندارد و بر اساس همان امکانات می‌توان برای حیوانات زیادی از جمله مورچگان آذوقه تهیه کرد ولی این نگاه ماست نه نگاه امیر مؤمنان علیه السلام که ارزش خودش را شناخته است و همین حرکت کوچک نیز بر جاننش اثر منفی می‌گذارد و آن را هم حاضر نیست انجام دهد.

پیام‌ها:

۱. شخصیت داشتن و شخصیت بخشیدن به افراد سبب دوری از خطاها می‌شود.
۲. برای تربیت نیازمند سخنان جامع و کاربردی هستیم.

۵۹ غررالحکم، ح ۸۷۳۰.

۶۰ غررالحکم، ح ۹۱۳۰.

۶۱ نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

مَنْ عَظَّمَ صِغَارَ الْمَصَائِبِ ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِكِبَارِهَا

هر که مصیبت‌های کوچک را بزرگ شمارد خداوند او را به مصیبت‌های بزرگ مبتلا می‌کند.

واژه

مصائب: جمع مصیبت به معنای حادثه، نکبت، محنت و رنج.

توضیح

مشکلات دنیا:

حکمت ۴۴۸ راه‌کار افزایش ظرفیت انسانی را بیان می‌فرماید. دنیا آمیخته‌ای از خوشی‌ها و ناخوشی‌هاست. علی‌الیه السلام دنیا را پیچیده در سختی‌ها و آزمایش‌ها می‌داند: دَارُ الْبَلَاءِ مُحْفُوفَةٌ^{۶۲}. تعبیر محفوف مانند نان و پنیری که به صورت لقمه به هم پیچیده شده است و جدا کردن پنیر از نان سبب از بین رفتن مزه پنیر نمی‌شود. دنیا هم همینطور است. مشکلات مادی، مشکلات خانوادگی، شکست‌های عاطفی، محرومیت‌های شغلی، بیماری‌ها نفس گیر، ناباروری، ناتوانی - های درسی و... بخشی از مشکلات زندگی دنیایی هستند.

راه‌کار تحمل مشکلات

فراوانی مشکلات زندگی نیازمند راه‌حل‌های متعددی است اما امیرمؤمنان در این حکمت راه‌کار استواری برای رویارویی با مشکلات بیان کردند. سختی‌ها و مشکلات همیشگی است و تنها انواع آن جا به جا می‌شود. به نظر می‌رسد بخشی از حکمت مشکلات، افزایش صبوری انسان است. صبر کردن در مشکلات کوچک بیانگر ظرفیت انسان است که در مشکلات بزرگتر نیز از پای در نمی‌آید ولی کسی که نمی‌تواند در برابر مشکلات کوچک صبور باشد، خدا او را با مشکل بزرگ تری صبور خواهد کرد چرا که با آمدن مشکلی بزرگتر، مشکل پیشین را مشکل نمی‌داند. سعدی از سفر دریایی پادشاه به همراه غلامان حکایت زیبایی نقل کرده است که یکی از غلامان دریا ندیده از کشتی می‌ترسید و جزع و فزع می‌کرد. حکیمی از شاه اجازه خواست تا غلام را به گونه‌ای ساکت کند تا شاه آرام شود. سپس دستور داد غلام را از کشتی به دریا انداختند و پس از لحظه‌ای او را از دریا گرفتند و بر کشتی نشانده و او کاملاً آرام نشست: «گفتا ز اول محنت غرقه شدن ناچشیده بود و قدر سلامت کشتی نمی‌دانست همچنین قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید»

ای سیر تو را نان جوین خوش نماید

معشوق من است آن که به نزدیک تو زشت است»^{۶۳}

۶۲ نهج البلاغه خطبه ۲۲۶.

۶۳ گلستان سعدی، باب اول در سیرت پادشاهان، حکایت ۷.

بنابر این آنچه مصیبت را بزرگ جلوه می‌دهد، بزرگ دانستن آن است در حالی که اگر انسان مصیبت را جزئی از زندگی‌اش بداند، با مصیبت‌ها می‌سازد و رشد می‌کند. بزرگواری فرمود: یکنفر را دیدم که همه چیز را از دست داده بود و غمگین و افسرده گوشه‌ای نشسته بود. به او گفتم اگر در این حال من یک پارچ آب روی تو بریزم چه حالی پیدا می‌کنی؟ گفت یعنی تو هم می‌خواهی من رو اذیت کنی؟ گفتم نه ولی یک سؤالی دارم اگر در حمام بودی و یک پارچ آب رویت می‌ریختند چه حالی داشتی؟ آرام بودی چون انتظارش را داشتی. حال اگر نگاه ما به زندگی و دنیا زیستن در انبوهی از مشکلات باشد، توانمان افزایش می‌یابد و چنانچه مشکلی هم پیش آید، بی‌تاب نخواهیم شد.

بنابر این با هر پیش‌آمدی به مشکلات بزرگتر فکر کنیم تا آرام شویم. برای نمونه زیان مالی از بیماری فرزند بهتر است، بیماری فرزند از مرگ او قابل تحمل‌تر است. مرگ فرزند از بی‌آبرویی او بیشتر تاب آور است.

حال اگر کسی بتواند تمامی مشکلات دنیا را در برابر ارزشهای سرای جاودان محاسبه کند، تمامی مشکلات دنیا را تحمل می‌کند و از تلاش باز نمی‌ایستد.

در سخنی منسوب به امیر مؤمنان می‌خوانیم: هر چه ارزش شیء مطلوب بیشتر باشد مصیبت از دست دادن آن بزرگ‌تر است.^{۶۴} برای مؤمنان از دست دادن بهشت و خشنودی خدا بزرگترین مصیبت است و از دست دادن دنیا در برابر آن ناچیز است.

پیام‌ها:

۱. برای تحمل مشکلات کافی است لحظه‌ای درنگ کرد و مصیبت‌های بدتر را مرور کرد.
۲. غصه‌ها با ارزش‌ها رابطه مستقیم دارد. از دست دادن دنیا برای اولیای خدا غصه نیست.

مَنْ اتَّجَرَ بَغَيْرِ فِقْهِ فَقَدْ ارْتَطَمَ فِي الرِّبَا

آنکه بدون دانستن دانش دین سوداگری کند، به ورطه ربا در افتد.

واژه‌ها:

فقه: شکافتن، ژرفنگری، در اصطلاح دانش دین و به طور خاص آگاهی از احکام شرعی و چگونگی استدلال به مسائل و مستندات آن

ارتطم: فرو افتادن در گل و لای

الربا: رشد، افزایش و در اصطلاح فقهی گونه ای معامله ای که حرام است.

توضیح

در این حکمت رابطه میان تجارت درست و نادرست با دانش دین تبیین می‌شود.

انواع ربا

ربا هم در لغت به معنای زیاد شدن و رشد کردن است و ربایی که در ادین حرام شده است گونه ای مبادله خارج از ضوابط شرعی است. ربای حرام دو نوع است: ربای قرضی و ربای معاملی یا تجاری.

ربای قرضی: واگذاری پول به دیگری و تعیین سود برای آن. در این مبادله شخصی پول می‌گیرد و در هنگام تحویل درصدی بیشتر باز پس می‌دهد. ربا گیرنده به سرنوشت پول خود بی تفاوت است و تنها سود پول را درخواست می‌کند.

ربای تجاری: گرفتن مقداری اضافی در مبادله دو کالای هم‌جنس و مشابه. برای نمونه ۵۰ کیلو برنج طارم هاشمی را با ۷۰ کیلو از همان نوع برنج مبادله می‌کند. بر خلاف بیع که مبادله متقابل دو جنس مختلف است و منافع طرفین در آن در نظر گرفته می‌شود. در بیع ممکن است یک طرف پول باشد، یعنی مبادله کالا و پول، و ممکن است هر دو طرف کالا باشند. البته ربا در نزد همه مسلمانان یکسان نیست و در برخی موارد مثل مبادله کالاهای شمارشی مانند تخم مرغ ربا وجود ندارد. هم چنین در فروختن مدت دار یک جنس شرایط خاصی حاکم است که نیازمند مراجعه به دانش فقه است.

در اصطلاح قرآنی، ربا حرام است و در برابر بیع حلال قرار گرفته است.

دانش و تجارت

تجارت و دانش دین چه ارتباطی با یکدیگر دارند؟ تاجر کسی است با خرید و فروش، سود و سرمایه خود را افزایش می‌دهد. امیر علیه السلام فعالیت چنین کسی را بدون دانش لازم دینی خطرناک می‌داند و از فعل «ارتطم» برای فرو افتادن وی در ربا استفاده کرده اند. ارتطم به معنای فرو افتادن و ورود در گل و لای است به گونه‌ای که نتوان از آن خارج شد بنابر این با فعل «سَقَطَ» و «وَرَدَ» متفاوت است. حال معنای حکمت بسیار زیبا می‌شود: تاجری که با خرید و

فروش خود به سود حلال دست می‌یابد به دلیل ناآشنایی با احکام خرید و فروش، یکباره وارد گل و لای فعل حرام ربا می‌افتد و از آن رهایی نخواهد یافت.

در برخی روایات به جای واژه فقه، واژه علم^{۶۵} آمده است یعنی کسی که بدون دانش به تجارت بپردازد در ربا آنچنان فرو می‌رود که دیگر نمی‌تواند خارج شود. در پاره ای از احادیث «ارتطم فی النار» است یعنی سرانجام تجارت بدون آگاهی، دوزخ است.^{۶۶} امیرمؤمنان علیه السلام تاکید می‌کردند که افراد پیش از ورود به عرصه خرید و فروش در بازار، احکام آن را باید فراگیرند.^{۶۷}

پیام

۱. برای ورود به هر کاری باید دانش آن را فراگرفت.
۲. عدم آگاهی، ناخواسته کارهای نیک را به ناپسند تبدیل می‌کند.

۶۵ الکافی ج ۵ ص ۱۵۴ ح ۲۳.

۶۶ مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۳۳۲ ح ۱۵۵۰۵.

۶۷ الکافی ج ۵ ص ۵۴ ح ۲۳.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِغَالِبِ بْنِ صَعْصَعَةَ أَبِي الْفَرَزْدَقِ فِي كَلَامٍ دَارَ بَيْنَهُمَا - مَا فَعَلْتَ إِلَيْكَ الْكَثِيرَةَ قَالَ [دَعْدَعْتُهَا] دَعْدَعْتُهَا^{۶۸}
الْحَقُّوقُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ ع ذَلِكَ أَحْمَدُ سُبُلَهَا

و به غالب پسر صعصعه ابو الفرزدق در گفتگویی که میانشان رفت فرمود: شتران فراوانت را چه شد؟ گفت: امیر مؤمنان! پرداخت حقوق پراکنده‌شان کرد. فرمود: این بهترین راه آن است.

واژه

دعزع: پراکنده کردن؛ جدایی انداختن

توضیح

حکمت ۴۴۶ گفتگوی کوتاه و پرمعنایی است که امیر علیه السلام ستوده‌ترین راه هزینه کرد اموال را بیان فرمود

شخصیت غالب بن صعصعه

غالب بن صعصعه پدر شاعر نامی عرب جناب فرزدق است. او از سخاوتمندان سرشناس عرب است که در زمان جاهلیت، ۳۰۰ یا ۴۰۰ شتر را در برابر آزادی دختران از دست پدرشان هزینه کرد. وی انسانی دلسوز و نیکو رفتار بود که تاب بدرفتاری با دختران را نداشت از این رو در زمان جاهلیت وقتی بنابر رسم ناپسند آن دوران پدری فقیر نوزاد دخترش را می‌خواست زنده به گور کند، دو یا سه شتر به پدر می‌بخشید و دختر را نجات می‌داد. از این رو بیش از یکصد نوزاد دختر را از مرگ نجات داد. فرزند وی نیز برای شیعیان نام آشناست. فرزدق همان کسی است که شعر زیبایی در معرفی امام سجاد علیه السلام در برابر دستگاه حاکم بنی امیه سرود. زمانی که هشام بن عبدالملک به خاطر ازدحام جمعیت از دست کشیدن بر حجر الاسود منصرف شد ولی همان زمان مردم به گونه معناداری برای امام سجاد علیه السلام راه باز کردند تا به راحتی حجر الاسود را لمس نماید. این حرکت بر هشام که بعدها خلیفه شد، گران آمدن و با طعنه پرسید: این کیه؟ فرزدق هم در همانجا شعری سرود که نشناختن شخصی مانند امام سجاد علیه السلام را به شدت نکوهش میکرد. ابتدای قصیده وی چنین است:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَائِفُهُ وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ^{۶۹}

این، آن کس است که سرزمین بطحا (مکه)، جای گام‌هایش را می‌شناسد

و خانه کعبه و حرم و بیرون حرم نیز او را می‌شناسند

۶۸ دغدغه به معنای قلقک دادن یا رنجاندن کسی با سخن است. به نظر می‌رسد در اینجا ددعع مناسب تر باشد که معنای پراکندگی دارد.

۶۹ روضة الواعظین ج ۱ ص ۲۰۰.

پس از سرودن این شعر ، فرزندق مدتی بین مکه و مدینه زندانی شد و سپس با شعری که در نکوهش این رفتار سرود، حکومت مجبور شد وی را آزاد کند.

به هر روی غالب بن صعصعه شخصی سخاوتمند و دلسوز و در تربیت فرزند خود نیز کوشا بود. هنگامی که فرزندق کودک بود، وی را نزد امیرمؤمنان علیه السلام برد و حضرت به وی فرمود تا به فرزندق قرآن بیاموزد^{۷۰}

ستوده ترین راه هزینه

در این حکمت گفتگوی امام با غالب بن صعصعه گزارش شده است. غالب که روزگاری به داشتن شتران فراوان شناخته می‌شد، خدمت امام علیه السلام رسید. امام به او فرمود: تو همان غالبی هستی که شتران زیادی دارد؟ و او هم جواب داد بلی حضرت به او فرمود: شتران زیادت چه شدند. غالب هم جواب داد: پرداخت حقوق آن‌ها را پراکنده ساخت. یعنی حقوق شرعی است مثل زکات، خمس، صدقه واجب ثروتی برایم باقی نگذاشته است. گویی در این پاسخ نوعی شکایت و گله نهفته است. امیر مؤمنان علیه السلام خیلی لطیف به او پاسخ دادند. پاسخی آرام‌بخش و حقیقی: ذلک اَحمَدُ سُبُلها: یعنی این پراکندگی ستوده‌ترین راه‌های پراکندگی است.

زیرا انسان همواره اموال خود را از دست می‌دهد و در برابرش چیزهایی به دست می‌آورد. پول می‌دهد و جامداتی مانند قصر و خانه می‌خرد. گاه اموال هزینه می‌شود تا شکم پر شود و جسم فربه . گاه اموال خود را هزینه می‌کند تا مقام و شهرت به دست آورد. گاه ثروت خود را می‌بخشد تا با زیارت کردن معنویتی به دست آورد. ولی ستوده‌ترین راه آن است که مادیات را بدهد و خشنودی خدا را به دست آورد. از این رو امیر علیه السلام فرمود: ذلک اَحمَدُ سُبُلها چرا که شتران را برای حقوق شرعی‌اش پرداخت کرده بود و رضایت خدا در این کار است.

در متون دینی بهترین مال، ثروتی است که با آن حقوق به جای آورده می‌شود^{۷۱} و یا به وسیله هزینه کردن آن اجر و پاداشی برای انسان ذخیره می‌کنند^{۷۲}. همچنین مالی که با آن آبروی انسان نگهداشته شود هم ستایش شده است.^{۷۳} در برخی متون، مالی که بتوان با آن واجب الهی را برجای آورد، سودمندترین مال خوانده شده است.^{۷۴} اینها بخشی از متون دینی است ولی با تأمل در مجموعه متون دینی از دست دادن مال و ثروت در برابر به دست آوردن دین و آخرت بسیار پسندیده است.

پیام‌ها:

۱. نیکو خواندن اعمال واجب، سبب تشویق مؤمنان خواهد شد.
۲. هزینه کردن دنیا برای رسیدن به آخرت ، تجارتی سودمند است.

۷۰. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰ ص ۲۱.

۷۱. غررالحکم، ج ۳۲۵۰

۷۲. غررالحکم، ج ۳۵۷۲

۷۳. غررالحکم، ج ۴۹۵۸

۷۴. غررالحکم، ج ۳۰۳۹

إِذَا كَانَ فِي رَجُلٍ خَلَّةٌ رَائِقَةٌ فَانْتَظِرُوا [مِنْهُ] أَخَوَاتَهَا

اگر در کسی خصلتی شگفت دیدید، همانند آن را انتظار برید.

واژه‌ها:

خلَّة: خصلت، ویژگی

رائقه: درخشنده، پسندیده

توضیح:

وجود انسان مانند معدنی است که با سرآمدن یکی از صفات خوب یا بد، انتظار صفات همسو با آن وجود دارد.

صفات همسو

علی علیه السلام در این حکمت همسویی خصلت‌های خوب و بد را به زیبایی تصویر کرده است. به تعبیر دیگر می‌توان گفت خصلت‌های خوب یا بد منشأ مشخصی دارند. برای نمونه کسی که برای خود ارزشی قائل نیست، از شر او در امان نمی‌توان بود^{۷۵} در این حکمت کلمه «رائقه» از ریشه روق به معنای درخشندگی و پسندیده بودن است. در برخی نهج البلاغه‌ها به جای کلمه «رائقه»، کلمه «رائعه» ثبت شده است که ریشه آن روع به معنای شگفتی همراه با ترس اندک است. مفهوم سخن امیر علیه السلام چنین است: هر گاه شخصی را دیدید که در او خصلتی زیبا یا زشت وجود دارد که از آن به شگفت آمدید، انتظار خصلت‌های همسو با آن را نیز داشته باشید. برای نمونه با دیدن انسان متبسم، انتظار سخن ملیح، امیدوارانه، و رفتار با نشاط از او می‌رود. با دیدن انسان بردبار، شکست‌ناپذیری، و موفقیت در انتظار اوست. خوش اخلاق بودن یک شخص نوید بخش دلسوزی و رسیدگی به مستمندان است. از سویی صفات ناشایست نیز با یکدیگر مرتبط هستند از این رو با دیدن شخص عصبانی، از او انتظار می‌رود تا پرخاشگر، اهل دعوا و درگیری و خدای ناکرده بعید نیست اهل قتل و غارت هم باشد. کسی که روحیه استکباری دارد، تحقیر کردن دیگران، تمسخر و زورگویی هم از او انتظار می‌رود.

چرایی ارتباط صفات همسو با یکدیگر

چرا صفات همسو با یکدیگر ارتباط دارند و با دیدن یک ویژگی، می‌توان سایر صفات را حدس زد؟ به نظر می‌رسد خصلت‌ها، از طبیعت و سرشت درونی انسان سرچشمه می‌گیرند. برای مثال از معدن طلا، طلا استخراج می‌شود، خواه با آن دستبند بسازند یا انگشتر یا سکه یا گردن‌بند و از معدن نقره نقره بیرون می‌آید.

گندم از گندم بروید جو ز جو

بنابر این برای دوستی با کسی کافی است ، بن مایه او را شناسایی کنیم . اگر مؤدب است سایر خصلت‌های پسندیده هم در او جمع می‌شود و اگر خدای ناکرده دروغ‌گوست ، سایر خصلت‌های ناپسند مانند غیبت، تهمت، دو به هم زنی و .. هم در او جمع است. به تعبیری نفس انسان می‌تواند باغ وحش باشد و تمامی خصلت‌های بد را مانند حیوانات وحشی در خود جای دهد و هم امکان دارد باغی سراسر درخت‌های میوه باشد و در هر زمانی خصلتی نیکو از وی سرزند.

تأمل در حکمت امیرمؤمنان علیه السلام سبب می‌شود تا انسان در برابر افراد نیکوکردار و بدکردار ، رفتاری مناسب انجام دهد. نقل شده است که فرد بی‌ادبی به احنف بن قیس دشنام داد . احنف در برابرش کاملاً بردبار بود، به او گفتند چرا کاری نکردی؟ گفت با بردباری‌ام او را کشتم. همین فرد پس از مدتی به زیاد بن ابیه که فرماندار بصره شده بود هم دشنام داد و فکر می‌کرد که زیاد هم مانند احنف است. در حالی که زیاد دستور داد دست و زبانش را قطع کردند.^{۷۶} احنف از آن رو ساکت ماند که می‌دانست ، دشنام گویی ملکه فرد بی ادب شده است و ناخودآگاه روزی به کسی دشنام می‌دهد و او صبر احنف را نخواهد داشت و بدینسان مجازات می‌شود و احنف نیز خودش را گرفتار پی آمدهای مجازات او نکرد.

پیام‌ها:

۱. شناخت صفات افراد، سبب شناخت گوهر آنان خواهد شد
۲. از نیکان انتظار نیکی در تمامی عرصه‌ها و از اشرار انتظار هر گونه شرارتی وجود دارد.

قَلِيلٌ مَّدُومٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُوءٍ مِنْهُ

اندکی که دوام دارد به از بسیاری که ملال آرد.

واژه‌ها:

مدوم: پایدار، همیشگی، پیوسته

مملول: ضجر، آزرده شدن، دلگیر شدن، خسته شدن

توضیح

خستگی و نشاط در بهتر شدن کار اثر دارد. از این رو باید کار نیکو را نیکو انجام داد. امیر علیه السلام در این حکمت به فراوانی کار سفارش نمی‌کند بلکه کار نیکوتر را سفارش کردند. این حکمت، تکرار حکمت ۲۷۸ نهج البلاغه است. سید رضی در مقدمه در باره احتمال تکرار برخی جملات پوزش طلبیده است و تکرار را از روی سهو خوانده است. با توجه به ابزار نوشتارهای قدیمی چنین سهوی کاملاً پذیرفته است و سخن سید رضی در مقدمه نهج البلاغه بیانگر امانت‌داری و صداقت ایشان است.

ماهیت کار اندک

در این حکمت امیر علیه السلام می‌فرماید کار اندک همیشگی از کار فراوان خستگی آور، بهتر است. اما هر کاری را می‌توان کمتر ولی مداوم انجام داد؟ پاسخ آن است که برخی کارها مثل واجبات را نمی‌توان کاست و مراد از کار اندک مستمر، عبادات مستحبی و کارهای نیکی است که بر انسان واجب نشده است. بنابر این نماز، روزه، حج، زکات، جهاد را نمی‌توان به بهانه خستگی و ملالت ترک گفت و یا کمتر به جای آورد. اما مستحباتی مانند خواندن قرآن، زیارت اهل بیت علیهم السلام، خواندن زیارتنامه‌ها مثل زیارت عاشورا، خواندن دعاها و اذکار باید به گونه‌ای باشد که خستگی نیاورد اما همیشگی و مداوم باشد. خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله کاری را دوست داشتند که پیوسته هر چند اندک باشد^{۷۷}. امام باقر علیه السلام بارها- می‌فرمود: هر گاه به کاری (عبادی) عادت کنم دوست دارم بر آن مداومت ورزم. اگر از عبادت شبانه چیزی از من فوت شود، روز قضایش را به جا می‌آورم و اگر روز چیزی (از عبادت) را از دست دهم، شب قضای آن را به جا می‌آورم. محبوبترین کارها در پیشگاه خداوند کاری است که با مداومت همراه باشد.^{۷۸}

تلاش و خستگی

تلاش با خستگی چه نسبتی دارد؟ چرا کار اندک مداوم بهتر از کار فراوان خسته کننده است؟ در پاسخ باید گفت: نفس و جان انسان نیز مانند سایر اعضا خسته و آزرده می‌شود. رسول عزیز صلی الله علیه و آله فرمود: إِنَّ النَّفْسَ مَلُولَةٌ هَمَانَا

۷۷ میزان الحکمه ج ۸ ص ۱۵۳ ح ۱۴۴۰۱ و ۱۴۴۱۰

۷۸ میزان الحکمه، ج ۸، ص ۱۵۴، ح ۱۴۴۱۸.

نفس خسته و دل گیر می شود.^{۷۹} البته افراد متفاوتند برخی زود خسته می شوند و برخی دیرتر. برخی از ورزش خسته می شوند و برخی از مطالعه، برخی از کتاب های مذهبی خسته می شوند و برخی از خواندن شعر. بنابر این طبیعت آدمی آزاده و دلگیر شدن است. بنابر این آنچه در توان نفس است را باید به همان وادار کرد. لحظه ای عبادت و لحظه ای تفریح و لحظه ای تلاش ولی در هر کدام مداومت ورزید تا هم بتوان از عبادت لذت برد و هم نفس را مراقبت کرد.

ثانیاً: نشاط در عبادت سبب ثمر بخشی عبادت می شود. بنابر این قرآن خواندن و زیارت رفتن و دعا خواندن و دستگیری از مستمندان چنانچه با لذت روی دهد، اثری ماندگار خواهد داشت. از این رو امیر مؤمنان علیه السلام به حارث همدانی نوشت: نفس خودت را به زور به عبادت واردارش مساز و از اوقات فراغت و سرخوشی آن برای عبادات مستحبی بهره بگیر^{۸۰}. امام سجاد علیه السلام در دعای خود به خداوند عرضه می دارد. «اسألكَ مِنَ الْعِبَادَةِ أَنْشَطَهَا:

خدایا من از عبادت با نشاط ترین آن را می خواهم.»

نتیجه تداوم کار خیر

گاهی کارهای نیک آغاز می شود ولی در نیمه راه می شود. عشق به رستگاری، دور شدن از سبکسری، حضور در نماز جماعت و جمعه و کارهای نیک دیگری که زمانی آغاز شده است و هم اینک تنها خاطره اش باقی مانده است. بنابر برخی روایات کار نیکی که یکسال مداوم انجام شود، ماندگار می شود و از آن پس نیز به راحتی نیز انجام خواهد شد. البته نباید فراموش کرد که امتداد کار نیک نیازمند تقویت کننده است و نشاط بهترین تقویت کننده برای تداوم کارهاست. هم چنان که ورزشکاران تا وقتی نشاط دارند بدنی شاداب دارند و آن گاه که نشاط آنان کم می شود آهسته آهسته از ورزش و بدن ورزیده فاصله می گیرند. برخی عبادات به ظاهر کوچک سفارش شده است که مداوم انجام شود مانند آن که سه بار در هر صبح به سیدالشهدا علیه السلام با عبارت «صلی الله علیک یا ابا عبدالله» سلام داده شود. طبیعی است چنین سلام مداومی نتایج ارزشمندی همراه دارد و چنین شخصی از زورگویی و مخالفت با حق شرمند خواهد شد.

پیام ها:

۱. دلگیر شدن و خسته شدن اثر هر کاری حتی عبادت را از بین می برد
۲. تداوم در کارها سبب ماندگاری کار می شود
۳. کار اندک با کیفیت برتر از فراوان بدون کیفیت است.

۷۹ کنز العمال: ج ۳ ص ۳۰ ح ۵۳۱۲

۸۰ نهج البلاغه، نامه ۶۹.

وَقَدْ جَاءَهُ نَعْيُ الْأَشْتَرِ رَحِمَهُ اللَّهُ مَالِكُ وَ مَا مَالِكُ وَ اللَّهُ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِئْدًا وَ لَوْ كَانَ حَجَرًا لَكَانَ صَلْدًا لَا يَرْتَقِيهِ الْحَافِرُ
وَ لَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ

وقتی خبر درگذشت مالک اشتر را شنید: مالک و چه بود مالک؟ به خدا سوگند، اگر کوه بود کوهی تک بود و اگر صخره بود، سخت و محکم بود به گونه‌ای که سم هیچ ستوری بر فراز آن نمی‌توانست برسد و هیچ پرنده‌ای بر اوج آن نمی‌توانست بپرد.

واژه‌ها:

نعی: خبر مرگ

فند: کوه بزرگ، کوهی که از سایر کوه‌ها جداست. تک قله

صلد: سخت و خشک

حافر: حیوان سم دار مانند اسب، حافر زیرا هنگام راه رفتن گویی زمین را حفر می‌کند.

طائر: پرنده

توضیح

مالک اشتر یکی از نیکویاران امیرمؤمنان علیه السلام که با توطئه معاویه پیش از رسیدن به مصر شهید شد. امیر علیه السلام در سوگ او غمگین شد و او را یگانه دانست.

شخصیت مالک اشتر

مالک بن حارث کوفی مشهور به مالک اشتر، چهره مبارز، سخاوتمند و شاعر، اخلاقی و خستگی ناپذیر سپاه علی علیه السلام بود. او سنگ صبور امیر مؤمنان علیه السلام بود^{۸۱} که علی علیه السلام با او درد دل می‌کرد. ^{۸۲} وی اصالتی یمنی داشت و در جنگ یرموک در سال ۱۵ هجری در زمان خلیفه دوم شرکت کرد. در این جنگ مسلمانان توانستند شام را فتح کنند. مالک در این نبرد از ناحیه چشم زخمی شد و یکی از پلک‌هایش به سمت پایین برگشت و از این رو به وی اشتر می‌گفتند.

مالک به دلیل اخلاق خوب، شجاعت، چهره پهلوانی و زبان گویایش در میان کوفیان جایگاه مهمی داشت و حرفه‌ایش مؤثر بود. او در زمان خلیفه سوم به دلیل مخالفت با سعید بن عاص (فرماندار کوفه) به حمص تبعید شد ولی پس از چندی به کوفه برگشت و همراه سایر کوفیان و ناراضیان علیه خلیفه سوم قیام کرد. پس از خلافت امام علی علیه السلام مالک به عنوان یکی از یاران پرتوان و مورد اعتماد امیر مؤمنان علیه السلام در کنار امام حضور داشت.

۸۱ ر.ک: دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱۳، ص ۵۰۷

۸۲ الغارات ج ۱، ص ۶۶

پس از جنگ جمل فرماندار جزیره منطقه‌ای میان دجله و فرات شد. مالک در جنگ جمل نقش مهمی در شکست دشمن داشت، جنگ صفین نیز شاهد رشادت‌های او بود و به ویژه در سخت‌ترین شب و روز جنگ که به لیلۃ الهمریر معروف شد، مالک توانست آرایش لشکر معاویه را به هم ریزد و تا نزدیکی خیمه او پیش رفت ولی در آستانه پیروزی به دلیل دسیسه عمرو عاص و فتنه بالا بردن قرآن‌ها بر سر نیزه که گروهی از لشکریان امیر مؤمنان علیه السلام فریب آن را خوردند، مجبور شد برای نجات جان امیر مؤمنان علیه السلام از حمله به خیمه معاویه صرف‌نظر کند. مالک پس از جنگ صفین از سوی امیر مؤمنان علیه السلام به عنوان داور انتخاب شد ولی سپاهیان امیر مؤمنان علیه السلام به دلیل ریشه یمنی وی از پذیرش او سر باز زدند و در آخر امیر علیه السلام را مجبور کردند تا ابو موسی را انتخاب کند. امیر مؤمنان علیه السلام به دلیل کاستی‌هایی که در حکومت مصر پدید آمد مالک را به سوی مصر روانه کرد ولی در راه به دلیل توطئه معاویه مسموم شد و سرانجام شهید شد. برخی گزارش‌ها حکایت از آن دارد که معاویه غلامی را فریفته بود تا در کنار مالک باشد و وقتی اعتماد مالک به او زیاد شد وی را با شربتی از عسل مسموم کرد.^{۸۳}

علی علیه السلام در نامه‌ای بلند که بخشنامه‌ای حکومتی است شیوه حکومت بر مصر را برای مالک نوشت این نامه معروف به عهد مالک اشتر است. نامه ۵۳ نهج البلاغه همان نامه است.

مالک از زبان علی علیه السلام

علی علیه السلام با شنیدن خبر شهادت مالک اشتر نهایت اندوه خود را با جمله «مالک و ما مالک» بیان فرمود. ما در اینجا استفهامیه و در معنای تعجب است. یعنی مالک و مالک که بود؟

مالک اگر کوه بود، کوهی بی نظیر و قله‌ای یگانه بود و اگر سنگ بود سنگی سخت بود و خلل ناپذیر بود.

البته جمله «لو کان حجراً: اگر سنگ بود» در شرح ابن میثم نیست و شاید درست‌تر هم باشد چرا که دو جمله بعد با جمله کوه بی نظیر سازگارتر است. می‌توان گفت امیر مؤمنان علیه السلام بارها در باره مالک و شهادتش اظهار تأسف کرده است یکبار با جمله لو کان حجراً لکان صلدا و دگر بار با جمله لو کان جبلاً لکان فندا و سید رضی این موارد را کنار هم نهاده است.

لَا يَرْتَقِيهِ الْخَافِرُ وَلَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ: حافر به حیوان سم‌دار مانند اسب گویند، که گویی با سم خود زمین را حفر می‌کند و یوفی هم از ریشه وفی که وقتی به باب افعال می‌رود، معنای اشراف پیدا می‌کند. در نتیجه یعنی سم هیچ ستوری بر فراز آن نمی‌توانست برود و هیچ پرنده‌ای بر اوج آن اشراف نیابد. به هر روی این گونه تعبیر افزون بر سوگواره علی علیه السلام، بیانگر جایگاه بی نظیر مالک در نزد علی علیه السلام است. علی علیه السلام پیش از شهادت مالک هم از او به بزرگی یاد می‌کرد و هنگامی که او را برای مصر انتخاب کرد، در نامه‌ای به مردم مصر والایی‌های مالک را بر نمود و فرستادن مالک برای آنان را ایثار نامید که مردم مصر را بر خود مقدم کرده است.^{۸۴}

آه و تأسف

۸۳. ر.ک: دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱۳ ص ۵۰۷

۸۴. نهج البلاغه، نامه ۳۸.

آه و تأسف امیر مؤمنان علیه السلام پس از شهادت مالک بارها تکرار شده است به گونه‌ای که برخی از یاران حضرت می‌گفتند: گویی تنها مصیبت بر علی علیه السلام وارد شده است و دیگران در این اندوه شریک نیستند. معاویه هم پس از شهادت مالک گفت: علی دو دست داشت یکی را در صفین انداختیم که عمار بود و دیگری مالک بود.

شاید شدت تأسف امیر علیه السلام از آن رو باشد که برای رسیدن به اهداف یارانی را می‌خواست که آینه تمام نمای خودش باشند. آنچه در وصف مالک نوشته‌اند که نرمی و سختی، ابهت و سخاوت‌مند، جنگجویی و سخنوری را همگی در خود فراهم آورده بود، خصوصیتی است که در حد اعلایش در امیر مؤمنان علیه السلام بود. امیر علیه السلام با کسی می‌توانست به هدفش برسد که در اخلاق و آداب و عبادت با او همسو باشد و پس از شهادت مالک امام کاملاً تنها شد.

پیام‌ها:

۱. یاری امام معصوم نیازمند یارانی است که در تمامی زمینه‌ها با امام هم‌افق باشند
۲. سوگواره برای انسان‌های والا تشویق خصلت‌های نیک آنان است.

لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ خَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكَ

هیچ شهری برای تو مناسب‌تر از شهر دیگر نیست، بهترین شهرها آن است که تو را پذیرا باشد.

واژه‌ها:

بلد: قسمتی از زمین، مکانی است خط کشی شده، محدود و انس و الفت دهنده ساکنین آنجا، شهر، وطن

حمل: برداشت، بر عهده گرفت، پذیرفت.

توضیح:

بهترین سرزمین چه خصوصییتی دارد؟ به نظر می‌رسد سرزمینی بهتر است که دیگران بر انسان سوار نشوند بلکه قدر انسان را بدانند.

جایگاه وطن دوستی

وطن یا میهن دوستی چه جایگاهی دارد؟ به نظر می‌رسد هرکسی نسبت به وطن خود علاقه دارد و برای اثبات وطن دوستی نیازمند دلیل نیست. زیرا انسان به شهر و کشوری که در آن متولد شده است و زبان و آداب و رسومش را از کودکی فرا گرفته است، وابسته می‌شود و نمی‌تواند آن را فراموش کند. از برخی متون دینی هم بر می‌آید، علاقه به سرزمین اهمیت دارد از جمله حدیث «عُمِّرَتِ الْبِلَادُ بِحُبِّ الْوَطَانِ» کشورها با میهن دوستی آباد می‌شوند^{۸۵} و یا رسول خدا در فراق مکه خطاب به مکه فرمود: به خدا که تو بهترین زمین خدا هستی و محبوبترین زمین خدایی و اگر مرا از تو بیرون نمی‌کردند من به پای خود بیرون نمی‌رفتم^{۸۶} و گاهی که مسافرانی از مکه خدمت رسول خدا می‌رسیدند و از طبیعت مکه برای پیامبر گزارش می‌دادند چشمان رسول خدا و یارانش پر از اشک می‌شد^{۸۷}. در برخی احادیث علاقه به میهن نشانه بزرگواری انسان شمرده شده است^{۸۸}. بنابر این میهن دوستی علاقه ذاتی انسان‌هاست و در متون دینی بر آن تأکید شده است. البته جمله مشهور «حب الوطن من الایمان» در منابع قدیمی روایی وجود ندارد.

مرز میهن دوستی

اگر وطن دوستی مهم است و متون دینی هم آن را تایید می‌کند، چرا در این حکمت نسبت به وطن انسان بی‌تفاوتی دیده می‌شود؟ به نظر می‌رسد علی علیه السلام در حکمت ۴۴۲ مرز و اندازه وطن دوستی را تبیین فرمود زیرا برخی عرب‌ها خاک سرزمین خود را با خود می‌بردند و گاهی آن را در آب می‌ریختند و می‌خوردند. علی علیه السلام در این جمله فرمود: هیچ سرزمینی برای تو مناسب‌تر از شهر دیگری نیست، بهترین شهرها آن است که تو را پذیرا باشد.

۸۵ تحف العقول ص ۲۰۷.

۸۶ الدر المنثور ج ۱ ص ۳۰۰.

۸۷ تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۳۸.

۸۸ بحار الانوار، ج ۷۴ ص ۲۶۴.

بلد به سرزمینی خط کشی شده و محدود می‌گویند که سبب انس و الفت ساکنین خود می‌شود و جمع آن بلاد است. شاید دلیل آن که امیر علیه السلام چنین سخنی را فرمودند، پرهیز از تعصب‌های جاهلیت در ارج نهادن بیش از اندازه به سرزمین مادری انسان است و دلیل دیگر ویژگی انسان برای پیمودن مسیر کمال، پیشرفت و پای‌بندی به ارزش‌ها و عقاید خود است. حال اگر سرزمینی که در آن به دنیا آمده است به گونه‌ای دگرگون شود که نتواند اعتقادات دینی خود را حفظ کند و یا مانع شکوفایی استعدادهای مادی‌اش می‌شود و یا رفتار تحقیر کننده هم‌وطنانش را نتواند تحمل کند و دیگران هم با او همسو نباشند تا بتواند شرایط بهتری فراهم آورد، در این شرایط بهترین سرزمین جایی است که ارزش و قدر او بدانند و وی را بپذیرند در سخنی منسوب به امیر مؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «من ضیق العطن لزوم الوطن؛ چسبیدن به زادگاه از کوتاه همتی است»^{۸۹} بنا بر این ارزش انسان و استعدادهایش از خاک و سرزمین والاتر و برتر است.

دوری از وطن؛ زشت یا زیبا

دیدن ناملایمات و ترک وطن پسندیده نیست، پس چرا در این حکمت بهترین سرزمین را جایی میداند که پذیرای آدمی باشد؟ آیا استعدادها با تامل در این حکمت، سرزمین خود را رها نمی‌کنند؟ در پاسخ می‌گوییم اولاً حکومت و مردم باید شرایطی پدید آورند که هموطنان خود را از وطن دور نکنند: «وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ يَكْدِيْكُمْ رَا از سرزمینتان بیرون نکنید»^{۹۰}.

ثانیاً تکلیف اولیه مردم، دفاع از ارزش‌ها، عقاید و سرزمین است پیامبر عزیز فرمود: خداوند نفرت دارد از مردی که در خانه‌اش بر او حمله کنند و او نجنبید^{۹۱} ثالثاً این جمله تکلیف فردی است نه حرکت جمعی. یعنی همت اولیه تلاش برای آبادی و رفاه مادی و معنوی هم‌وطنان است ولی اگر تلاش و یا همراهی مردم ممکن نشد آن‌گاه ترک وطن به شرطی که در جای دیگر پذیرای او باشند، توجیه می‌شود: می‌فرماید:

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِيَّ وَاسِعَةً فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ^{۹۲} ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، همانا زمین من فراخ است، پس [به جایی روید که بتوانید] تنها مرا بپرستید

و در آیه‌ای دیگر، خداوند کسانی گروهی را توبیخ فرمود چرا که به بهانه استضعاف فرهنگی نتوانستند از ایمان خود مراقبت کنند: أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا؛ مگر زمین خدا فراخ نبود تا در آن هجرت کنید؟ جایگاه اینان دوزخ است و بد بازگشتگاهی است^{۹۳}

آنچه از این حکمت می‌توان برداشت کرد انسان اجتماعی است و نمی‌تواند در جمعی زندگی کند که او را نمی‌پذیرند و آرامش و آرام آدمی در جمعی است که همانند اویند و وی را به عنوان یک انسان پذیرفته‌اند

پیام‌ها:

۱. ارزش انسان و دریافت استعدادهایش بیش از سرزمین اهمیت دارد

۸۹ غرر الحکم ح ۹۲۷۶

۹۰ سوره بقره، آیه ۸۴

۹۱ عیون اخبار الرضا، ج ۲ ص ۲۸ ح ۲۴.

۹۲ سوره عنکبوت آیه ۵۶

۹۳ سوره نساء آیه ۹۷.

۲. سرزمینی محبوب انسان است که در آن جا ارزشش را قدر بدانند.
۳. انسان اجتماعی است و برای زیست خوب باید جامعه همسو را انتخاب کند

الوایات مَضامیرُ الرِّجالِ

فرمان روایی‌ها میدان‌های مسابقه مردان است.

واژه

مضامیر: جمع مضمار جای پرورش اسب، میدان اسب دوانی

توضیح

فهم برتر این حکمت نیازمند تبیین مفاهیم آن و رابطه امتحان و فرمان راندن است

ولایات و مضامیر

ولایات جمع ولایه به معنای تَوَلَّى الامر یعنی کاری را بر عهده گرفتن است. در گوهر معنایی ولایت، قرب و نزدیکی نهفته شده است. بنابر این میان ولی و کاری که بر عهده اوست، هیچ فاصله‌ای نیست و کسانی هم که ولایت ولی را پذیرفته‌اند، پیوسته با اویند و بسیار نزدیک. از این رو هنگامی که والی، مسئولیت را می‌پذیرد، اداره امور تنها دغدغه و فکر اوست. البته ولایت تنها به معنای منصب فرمانروای حکومت نیست بلکه هر منصبی که برای انسان زمینه فرمان صادر کند، ولایت است. بنابر این گستره ولایت از فرمان راندن در منزل شروع تا بالاترین سمت فرمان‌روایی یک مملکت یا یک عقیده را شامل می‌شود.

دومین واژه این حکمت، مضامیر جمع مضمار است. ریشه آن از ضمیر به معنای لاغری است و از آن‌جا که اسبان فربه را در میدانی می‌دوانند تا لاغر و چابک شود، به چنین مکانی مضمار گویند. در همین میدان اسبان چابک و تندرو از سایر اسبان شناخته می‌شوند.

رجال به معنای مردان است ولی در این حکمت به معنای بزرگان، اشراف، دولتمردان و طبقه ممتاز جامعه است، خواه مرد و خواه زن باشد.

رابطه امتحان و فرمان دادن

در این حکمت امیرمؤمنان علیه السلام شناخت گوهر مردانگی را وابسته به پیروزی در عرصه دستور دادن و فرمان راندن دانستند. میان فرمانروایی با گوهر مردانگی چه نسبتی است؟ شاید بتوان پاسخ داد که ارزش هر چیزی با آزمایش متناسب خودش معلوم می‌شود. عیار طلا با سنگ محک سنجیده می‌شود. سواد دانشجویان با امتحانات پایانی معلوم می‌شود. مهارت رانندگی با آزمون شهر معلوم می‌شود.

حال اگر بخواهیم گوهر مردانگی اشخاص در عدالت، موااساة، انصاف، هم‌دردی با فقرا، دلسوزی با بیماران، توجه به مسائل فرهنگی، رفاه اقتصادی و خلاصه تمامی ادعاهای دیگر را محک بزنیم باید زندگی او در را عرصه دستور دادن آزمود. برای نمونه کسی که به ریاستی رسید و اخلاقش با خویشاوندان و همسایگان تغییر محسوسی نکرد، مرد است اگر مدیریت یافت و برای توانمندی رفاهی و فرهنگی زیردستانش تلاش کرد، مرد است. اگر در سخت‌ترین بحران‌ها، اخلاق

مدار بود مرد است. اگر تلاش کرد و مردم قدر او را ندانستند و به او پرخاش کردند و او صبورانه تحمل کرد، مرد است .
بنابر این ریاست، دستور دادن و حکمراندن میدان آزمایش بزرگی است که صفات خوب از بد را آشکارا جدا می‌سازد.

پیام‌ها

۱. ارزشیابی مردانگی در عرصه دستور دادن انجام می‌شود

۲. پست و مقام میدان آزمایش است پس باید دقیق بود.

مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ

خواب چه تصمیم‌های روزانه را نقش بر آب کرد.

واژه

انقض: شکست، گسست،

عزائم: جمع عزیمه: تصمیم راسخ

توضیح

تصمیم گرفتن و پای بندی به آن تا مرحله اجرایی شدن تصمیم کمی دشوار است و باید از آسیب‌های آن آگاه شد تا در تصمیم استوار ماند. این حکمت در ضمن خطبه ۲۱۵ نهج البلاغه هم آمده است.

جایگاه تصمیم

تصمیم، اراده و عزم را در فارسی معمولاً هم معنا می‌دانند و به جای هم به کار می‌برند. تصمیم یعنی به قصد اتمام کاری را انجام دهند. در اسلام جایگاه تصمیم بسیار بالاست به گونه‌ای که حضرت آدم به خاطر فراموشی از عهدی که با خداوند داشت از سوی حضرت حق نکوهش شد:

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا^{۹۴}

و ما پیش از این از آدم پیمان گرفته بودیم و ما او را مصمم نیافتیم.

اما پیامبران الهی که برای مردم دستورات خداوند را بیان می‌فرمودند همگی دارای تصمیم‌های استوار بودند. امیر مؤمنان علیه السلام در وصف آنان فرمود: «وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أُولَىٰ قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ وَ ضَعَفَهُ فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ خَالَاتِهِمْ» خداوند سبحان فرستادگان خود را در تصمیماتشان نیرومند قرار داد و در ظاهر ناتوان و فقیر.^{۹۵}

یکی از زیباترین وصفها برای پیامبرانی که دارای شریعت بودند، وصف اولوا العزم؛ یعنی صاحبان عزم و اراده است.

حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه وآله پای مردانی هستند که آنان را اولوا العزم نامیده اند. بنابر این انسان‌هایی که مصمم هستند از برترین پیامبران الگو گرفته‌اند.

تقویت تصمیم

گاه کارهای خوبی را آغاز می‌کنیم ولی در ابتدا و یا میانه راه رها می‌کنیم. مطالعه روزانه قرآن، ورزش روزانه، صله رحم و... برخی از تصمیمات نیکویی است که متأسفانه مداوم نیست. به نظر می‌رسد هر کاری، نیازمند تقویت است. کارهای

۹۴ سوره طه آیه ۱۱۵.

۹۵ نهج البلاغه خطبه ۱۹۲

نیکویی که تقویت کننده ندارند رها می‌شوند. تشویق‌ها، دوستان همراه، پادشاه‌های انتظاری هر کار، جملات کوتاه و دلگرم کننده دوستان بخشی از تقویت کننده‌های تصمیم است. یکی از بهترین تقویت کننده‌ها «رأی و اندیشه» است. از امیر علیه السلام فرمود: «عَلَى قَدْرِ الرَّأْيِ تَكُونُ الْعَزِيمَةُ؛ تصمیم به اندازه اندیشه است»^{۹۶}

برای نمونه تصمیم بر عبادت کردن متفاوت است. شخصی تمام عباداتش رهایی از دوزخ است از این رو به انجام دادن واجبات و دوری از کارهای حرام بسنده می‌کند ولی دیگری هم‌نشینی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خاندان عزیزش را در سر می‌پروراند، طبیعی است تصمیم بر عبادت‌های مستحبی و دستگیری از نیازمندان در چنین شخصی بهتر به انجام می‌رسد.

آفت تصمیم

کارهای نیک علیرغم برنامه ریزی و تقویت دوستان و آشنایان گاه به سرانجام نمی‌رسد چرا که آفاتی در راه قرار می‌گیرند و مانع به اتمام رسیدن تصمیم می‌شوند. یکی از آن آفت‌ها، غفلت، کوچک شماری و تأخیر کارهای نیک است که علی علیه السلام در این حکمت به آن هشدار داده است. شاید خواب شبانه‌ای سبب سست شدن تصمیم شود و البته احتمال دارد در قدیم برای آن که زودتر به مقصد برسند تصمیم می‌گرفتند تا قسمتی از شب را راه بروند ولی خواب بر آنان غلبه می‌کرد و در نتیجه تصمیم روز از بین می‌رفت.

بنابر این بهتر است وقتی تصمیم می‌گیریم در انجام کار سستی و نکنیم و سریع‌تر کار را شروع و برای انجام آن استوار باشیم.

پیام‌ها

۱. تصمیم‌های نیکو نیازمند اندیشه تقویت کننده است
۲. برای به انجام رسیدن تصمیمات باید از آفت‌ها دوری کرد.

وَقَالَ ع: الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ

همه زهد در دو جمله قرآن آمده است، خداوند سبحان فرمود: «تا بر آنچه از دستتان می‌رود، اندوهگین نشوید و بر آنچه به دستتان می‌آید، شادمانی نکنید». بنا بر این، کسی که بر گذشته اندوه نخورد و برای آنچه به دستش می‌رسد شاد نشود، هر دو سوی زهد را رعایت کرده است.

واژه‌ها

الزهد: ناخواهانی، روی گرداندن از چیزی به خاطر کوچک شمردن آن، ترک میل، چیز اندک

تأسوا: از ریشه أسی، اندوهگین نشوید، غصه نخورید، محزون نشوید

فات: از دست رفتن، از دست دادن فرصت

تفرحوا: شادمان می‌شوید، خوشحال می‌شوید، مسرور می‌شوید، وقتی همراه بآء بیاید: بی خیال و بی پروا و دلشاد

توضیح

زهد از اصطلاحات پرکاربرد در متون اسلامی است که به گونه‌های مختلف تفسیر می‌شود. امیر علیه السلام در این حکمت با بیان دو شاخص قابل سنجش، زهد را تبیین فرمودند.

حقیقت زهد

زهد از کلماتی است که در آموزه‌های دینی ما کاربرد فراوانی دارد. معمولاً انسان زاهد، ارزشمند است ولی مفهوم آن چیست؟ معنای اصلی کلمه زهد چیز اندک است. امیر علیه السلام در وصف دنیا فرمود: «إِنَّ الدُّنْيَا... خَيْرُهَا زَهِيدٌ وَشَرُّهَا عَتِيدٌ»^{۹۷} همانا دنیا... خوبی‌اش اندک و بدی‌اش آماده است.

در اینجا زهید یعنی اندک و یا در وصف مرد کم خوراک گویند: «رجل زهید» ولی با توجه به این گونه متون می‌توان گفت که منظور از زهد در روایات بهره‌اندک از دنیا و مال و ثروت است؟ گاه زهد را به معنای بی‌رغبتی به دنیا و دل‌نستن به دنیا معنا کرده‌اند. ولی حقیقت زهد در روایات به گونه‌های مختلفی بیان شده است.

برخی از مفاهیم زهد در روایات:

- ۱- کوتاه کردن آرزو و به جای آوردن شکر هر نعمتی و پرهیز از حرام
- ۲- اطمینان به خدا بیش از اطمینان به دارایی خود.
- ۳- بسنده کردن به دارایی‌های خود در صورت برخورداری از نعمت.

۹۷ نهج البلاغة، خطبه ۱۱۳.

۴- رغبت شایسته به آنچه نزد خداست.

۵- رغبت به تقوا و بی میلی به دنیا

تمامی این موارد در روایات ما آمده است ولی به نظر می‌رسد حکمت ۴۳۹، تعریف جامع، کامل و کاربردی از زهد است.

زهد کاربردی

علی علیه السلام در این حکمت، به گونه‌ای زهد را تعریف کردند که در هر زمانی قابل سنجش و کاربردی باشد. امیر علیه السلام فرمود: زهد اصلی ریشه در قرآن دارد و چکیده آن چنین است: «هنگام نداری، افسرده و هنگام برخورداری، سرمست نباش» حقیقت زهد ظرفیت داشتن و شناخت انسان است که شرایط گوناگون او را تغییر ندهد و بتواند انسانیت خودش را در هر شرایطی حفظ کند.

شاید تصور شود که این روش خیلی دشوار است بالاخره ما چیزهای با ارزشی داریم خانه، زندگی، مگر می‌شود وقتی این‌ها را از دست داده‌ایم غصه نخوریم؟

در روایتی از امام رضا علیه السلام می‌خوانیم که حضرت عیسی به یاران ویژه‌اش یعنی حواریون فرمود: بر آنچه از دنیا از دست می‌دهید تأسف نخورید همان گونه که دنیاپرستان هر گاه به دنیایشان می‌رسند، برای از دست دادن چیزی از دینشان افسوس نمی‌خورند.

امام رضا علیه السلام در این روایت معادله‌ای را به انسان‌ها یادآوری می‌کند که در زندگی روزمره بسیار دیده اند. افرادی که برای رسیدن به دنیا، حاضرند تمام اعتقادات خود را زیر پا نهند، حال که چنین افرادی را هر روز می‌توان دید، چرا انسان‌های مؤمن نتوانند برای رسیدن به سرای جاودان و خشنودی پروردگار از برخی خواسته‌های خود دست بکشند و انسانیت خود را بشناسند و تسلیم زرق و برق دنیا و سخنان دنیاخواهان نشوند؟

گویی مفهوم زهد در گذشته همان سبک زندگی دینی بوده است. یعنی زندگی در دنیا به گونه‌ای که تسلیم دنیا نشویم از این رو کتاب‌هایی از برخی اصحاب ائمه مانند حسین بن سعید به نام «الزهد» وجود دارد که عناوین آن با مفهوم زهد رایج میان عرف مردم متفاوت است. برخی عناوین آن عبارت است از: ادب، کار نیک کردن، حسن خلق، حق همسایه و ... بنابر این زاهد کسی است که در خوشی و ناخوشی دنیا زیبا زندگی می‌کند و از آفات زندگی برخوردار و زندگی فقیرانه رهایی یابد.

پیام‌ها:

۱. زهد، سبک زندگی مؤمن است که در خوشی و ناخوشی دنیا تغییر نمی‌کند
۲. سخن جامع و مستند از ویژگی‌های کلام علوی است
۳. زاهد تسلیم شرایط نمی‌شود و شرایط تسلیم او هستند.